

صد پرسش از حکمت‌های حضور در «جهان بین دو جهان»

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

صد پرسش از حکمت‌های حضور در «جهان بین دو جهان» / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان:
گب‌المیزان، ۱۴۰۱.
۱۱۴ ص.

ISBN: 978-964-2609-73-4

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ - تأثیر

Iran—History—Islamic Revolution, 1979-Influence

راه و رسم زندگی (اسلام)

Coduct of life --* Religious aspects -- Islam

انقلاب - جنبه‌های مذهبی - اسلام

Revolution—Religious aspects—Islam

انسان -- فلسفه

Human beings—Philosophy

DSR ۱۵۶۴

۹۵۵/۰۸۳

۹۰۵۳۷۰۵

کتابخانه ملی ایران

صد پرسش از حکمت‌های حضور در «جهان بین دو جهان»

اصغر طاهرزاده

نوبت چاپ: اول چاپ: شهریار/معنوی

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲ لیتوگرافی: شکبیا

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه صحافی: سپاهان

ویراستار و حروف چین و طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

۱- گروه فرهنگی المیزان تلفن: ۳۷۸۵۴۸۱۴ - ۰۳۱

۲- دفتر انتشارات لب‌المیزان همراه: ۰۹۱۳۶۰۳۲۳۴۲

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۳	مقدمه مؤلف
۱۹	صد پرسش از حکمت‌های حضور در «جهان بین دو جهان»

مقدمه

باسمه تعالی

۱- صد سؤالی که در پیش رو دارید در راستای بازخوانی مطالبی است که تحت عنوان «جهان بین دو جهان» مخاطب خود را متوجه احساس حضور خود در تاریخی می‌کند که با انقلاب اسلامی پیش آمده و بدین لحاظ به سربردن با این سؤالات را ضروری دانستیم و فکر کردیم لازم است آن سؤالات در اختیار کسانی قرار گیرد که در هستی خود به دنبال توجه به گستردگی و گشودگی خود هستند.

۲- شاید بتوان گفت در این کتاب تنها با صد سؤال روبه‌رو نیستید، بلکه با گشوده‌شدن راهی روبه‌رو می‌باشید که راه کند و کاو در خود است و یا به تعبیر استاد «قدم‌زدن در تفرج گاه وجود» است، همراه با «حضور بیکرانه جاودانه اکنون خود» و ما این نکته را امری مهم یافتیم که چگونه در مقابل این سؤالات خواننده به خود می‌آید که راستی من در کجا هستم و به کدام سو در حرکت می‌باشم؟

۳- در رابطه با سه کتابی که در صد سؤال پیش رو از مباحث آن کتاب‌ها گفتگو و سؤال دارد، باید متوجه شویم در کتاب «انقلاب اسلامی؛ طلوع جهانی بین دو جهان» از نوع مواجهه با متفکران در بستر انقلاب اسلامی سخن می‌گوید و این که ما با خرد جدید در بستر تاریخی که انقلاب اسلامی پیش آمده چه مواجهه‌ای باید داشته باشیم.

کتاب «انقلاب اسلامی و چگونگی تحقق آینده دین‌داری ما» به ظهور زبان اصیل در هویت تاریخی ما می‌پردازد و این که باید چشم به راه جهانی بود که با طلوع انقلاب اسلامی در پیش است و نظر به ریشه یأس تاریخی بعضی از جوانان ما دارد از آن جهت که از یک طرف به آینده زلال انقلاب اسلامی توجه نکرده‌اند و از طرف دیگر در هیچ کجای جهان هم آینده‌ای را در چشم‌انداز خود نمی‌یابند.

کتاب «در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهانی بین دو جهان» نظر به «فردایی» شده که «امروز» نیست. هرچند در شرایطی هستیم که از انقلاب اسلامی و حضور تاریخی حضرت امام خمینی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه)، دچار سوء فهم و سوء تعبیر شده‌ایم، همان‌طور که بعضاً در معنای آزادی و رابطه آن با دینداری دچار سوء فهم و سوء تعبیر گشته‌ایم، و از این جهت مؤلف محترم متذکر می‌شوند وظیفه ما در این شرایط تاریخی آن است که تا به بازخوانی انقلاب اسلامی دست بزنیم و گرنه با غفلت از حقیقت انقلاب اسلامی در زندگی، گرفتار افراط یا تفریط خواهیم شد، در حالی که به گفته استاد طاهرزاده اگر انسان در تاریخ خود صاحب دریافت شد، دغدغه گزارش دادن با زبانی که آن زبان

بتواند آن دریافت را ارائه دهد او را فرا می گیرد و از این جهت می توانیم با نسل جدید به گفتگو بنشینیم و این صد پرسش را با او در میان بگذاریم.

۴- تصور ما آن است که اگر از یک طرف صد سؤال پیش رو، سؤالاتی است برای بازخوانی آنچه در سه کتاب مورد بحث به میان آمده، از طرف دیگر می تواند دورنمایی باشد برای کسانی که وارد عرصه انقلاب اسلامی شده اند، به عنوان حضور در «جهان بین دو جهان» و توجه به جایگاه اصیل ترین انسان در آخرالزمان تاریخی. حضوری که بیش از آن که انتزاعی باشد، وجودی و شفاف انگیز است، همراه با لذتی که انسان وقتی با خود به سر می برد به سراغش می آید و خود را در همه چیز و همه جا احساس می کند و همه چیز و همه جا را به حکم «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/۳۱) در خود می یابد. آیا در این زمانه نباید به چنین سلوکی نظر داشت که آگاهی به خویشتن است در نوعی خاص؟ امید است با این رویکرد به این کتاب رجوع شود و خوانندگان محترم از این جهت بهره لازم را ببرند.

۵- نویسنده محترم در آثار متأخر خود از جمله در کتاب پیش رو از «هستی حقیقی انسان» سخن می گوید تا نسبت به گشودگی انسان به خود تا مرز حضور در هستی مطلق که حضور در آغوش خدا است در بستر انقلاب اسلامی، با ما سخن بگوید و غایت تفکر که همان «إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ»^۱ است، فهم شود، زیرا نسبت مستقیمی بین آگاهی و معرفت به

۱ - قال الصادق: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ.»

خود یعنی به نفس ناطقه و معرفت به خداوند در میان است، وقتی آنچه باید در همه حال در میان قرار گیرد تنها «وجود» باشد. پیشنهاد ما آن است که خوانندگان محترم سعی کنند در این رابطه با نویسنده محترم - هرچند ممکن است خلاف‌آمد عادت باشد- همراهی کنند، باشد که معنای حضور آخرالزمانی انسان در یگانگی هستی او با آزادی‌اش درک شود که عنصر اصلی نگاه استاد است به انسان و آن را همراهی با نگاه حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» می‌دانند.^۲

۶- در سؤالات صدگانه، آن‌چنان «بودن انسان» برای خودش و حضور نهایی او در دل همین بودن و مواجهه او با حقیقت در هم تنیده شده که تنها با آزادی از متافیزیک در ابعاد مختلف می‌توانیم در چنین حضوری خود را بیابیم و این‌جا است که معنای وحدت بین گشودگی نسبت به موجودات و گشودگی نسبت به خود را در کتاب روبه‌رو می‌توان احساس کرد.

۷- با طرح سؤالات صدگانه سعی وافر شده تا خواننده محترم متذکر عالمی شود که با انقلاب اسلامی برای هر کس می‌تواند به ظهور آید و خود را در معرض تجلیات انوار حقیقت قرار دهد و موجب عزمی شود برای بهترین بودن، بودنی که اقتضای این تاریخ است، با همه ابعادی که بشر جدید به دنبال آن است.

۲- در این رابطه به شرح صوتی جزوه «امام خمینی و جهان مدرن و انسان جدید» در سایت «لَبَّ الْمِيزَان» رجوع شود.

۸- شاید در ابتدای امر گمان شود استاد طاهرزاده با طرح این مباحث، از امور سیاسی فاصله گرفته‌اند و بیشتر به نکاتی نظر دارند که ابعاد فلسفی و الهیاتی آن برجسته است؛ ولی چنانچه با دقت بیشتر به ابعاد صدگانه سؤالات توجه شود خواننده محترم تصدیق خواهد کرد که اتفاقاً سیاسی‌ترین موضوعات که راه حل‌هایی است برای عبور از تنگناهای تاریخی که در آن گرفتار هستیم به میان آمده، راه حل‌هایی برای عبور از بی‌فکری نسبت به اموری که ما را گرفتار کرده، به طوری که با دقت در آنچه گفته شده انسان امیدوار می‌شود که حقیقتاً انقلاب اسلامی مسیری است اساسی برای عبور از مشکلات جهانی که در آن قرار داریم.

۹- در این کتاب بحث در فکر کردن به اساس است که در آن به بودن خود در دل تاریخی که با انقلاب اسلامی آغاز شده است، نظر می‌شود و در این فضا است که می‌توان به عقب‌ماندگی تاریخی خود فکر کرد و حضوری دیگری را جهت رفع مشکلات مدّ نظر آورد و از این جهت می‌توان گفت مخاطبان کتاب کسانی‌اند که متوجه شده‌اند اگر ما در ایران خود زمینه امکانات بزرگی برای زندگی داریم، باید متذکر نگاهی باشیم که فکر کردن به اساس است، به همان معنایی که عرض شد. در این نگاه است که حتی فرهنگ دانش‌بنیان جلوه خاصی را به میان می‌آورد.

۱۰- سخن گفتن از چگونگی برخورد با این کتاب، نیاز به بحث گسترده‌ای دارد که در یک مقدمه نمی‌گنجد، ولی شاید در یک کلمه بتوان گفت بحث در نگاهی است توحیدی در تاریخی که بشر آخرالزمان باید در آن حضور بیابد و از این جهت امید است خواننده محترم با چنین

رویکردی به تک‌تک سؤالات توجه کند و در نهایت در کی از توحید را در خود بیابد که لازمه وجود او در این تاریخ است.

۱۱- اگر امروز و یا فردا جوانان ما با ظرفیت وسیع آخرالزمانی خود، به خود آمده‌اند و یا به خود آیند و تصمیم بگیرند تنها در جاده‌های کهنه و کوبیده گذشته قدم نزنند و بخواهند در تاریخی حاضر شوند که حکایت وجود آن‌ها باشد و انقلاب اسلامی را به عنوان آن تاریخ در نظر بگیرند، گمان ما آن است که می‌توانند با روبه‌رو شدن با این سؤالات، چشم‌اندازی را در مقابل خود احساس کنند که به ظرفیت وسیع آخرالزمانی آن‌ها اشاره دارد. از این جهت پیشنهاد ما آن است که اساتید محترم در مواجهه با چنین جوانانی به طرح این سؤالات و شرح آن‌ها بپردازند تا به حیرتی که آن را حیرت، در مقابل حقیقت باید نامید، نایل شوند.^۳

گروه فرهنگی المیزان

۳- در این رابطه از رسول خدا ﷺ داریم که: «رَبِّ زِدْنِي تَحِيْرًا» پروردگارا! حیرت مرا

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

در مجموعه‌ای که در مقابل خود دارید بحث از پرسش‌گری است، به همان معنایی که پرسش‌گر با نظر به افقی که در پیش رو دارد، از آن افق پرسش می‌کند تا همواره وجود خود را نسبت به آن افق پاس بدارد. هیدگر نیز پرسش‌گری را پارسایی یا تقوای تفکر می‌داند، نه از آن جهت که پرسش‌گری نوعی طلب آگاه‌شدن است و پرسش‌گر چون نمی‌داند می‌پرسد، بلکه پرسش از موضوعی است که به عنوان چشم‌انداز مدّ نظر دارد، افقی پیش آمده تا با پرسش‌گری بیش از پیش در آن افق قرار گیرد. با توجه به این امر، حال که در موضوع نظر به چشم‌انداز حضور در «جهان بین دو جهان» با افقی روبه‌رو هستیم که به سوی ما می‌آید، لازم است از آن پرسش شود، پرسشی که انسان از آن طریق معنای خود را باز می‌یابد و در وادی جویندگان حقیقت قرار می‌گیرد، به همان معنایی که پارسایی و فضیلت پیشگی معنا و مصداق دارد، زیرا هر انسانی که در ساحت تفکر

حاضر شد می‌داند پرسش از چشم‌اندازی که حضور تاریخی‌اش در مقابلش قرار داده، نوعی پارسایی و به خودآمدنی است از جنس جستجوگری نسبت به حقیقت.

راستی را! در سه کتاب «انقلاب اسلامی، طلوع جهانی بین دو جهان» و «انقلاب اسلامی و چگونگی تحقق آینده دین‌داری ما» و «در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهانی بین دو جهان» ما با چه چیزی روبه‌رو می‌شویم که اگر از آن پرسش نکنیم و ساده‌انگارانه آن را بپذیریم، نه در وادی تفکر حاضر خواهیم شد و نه نسبت به حقیقتی که از طریق انقلاب اسلامی به سوی ما آمده قریبی برایمان حاصل می‌شود؟

آیا مباحث «جهان بین دو جهان» افقی مقابل ما گشوده است تا با تفکر نسبت به آن افق پرسش‌هایی در ما طلوع کند و ما به پارسایی لازم نسبت به حقیقت دوران خود نایل شویم؟ اگر با آقای مارتین هایدگر همراه شویم که می‌فرماید: «اندیشه انگیزترین امر در زمانه اندیشه برانگیز ما، آن است که ما هنوز نمی‌اندیشیم و تفکر نمی‌کنیم.» و قبول کنیم پرسش از «وجود»، معنای حقیقی اندیشیدن و پرسش‌گری است، و «تاریخ» آینده نمایان «وجود» است، آیا نباید به معنای حقیقی پرسش‌گری، از انقلاب اسلامی به عنوان آینده نمایاندن «وجود» در این زمانه پرسش کنیم؟ در حالی که تفکر بدون مواجهه پرسش‌گرانه از آنچه در چشم‌انداز ما حاضر است و بدون بازاندیشی بنیادین نسبت به آن چشم‌انداز، تفکر به حساب نمی‌آید بلکه مشغول بازآرایی و تنظیم پیش‌داوری‌های متعصبانه خود خواهیم بود.

از نظر بنده این هنر نیست که با پاسخ دادن به پرسش‌های این نسل در باره انقلاب اسلامی، او را از چشم‌اندازی که باید در مقابل او بگشاییم، محروم کنیم و تلاش کنیم پرسش‌هایی را که می‌تواند عامل حضور او در این تاریخ باشد، از میان برداریم. چه اشکال دارد که همواره این پرسش‌ها به عنوان پارساییِ تفکر، همچنان در میان باشد تا تفکر همچنان در صحنه باشد؟ زیرا آن‌کس که بنای فریب دادن خود را ندارد هرگز از افقی که در پیش رو دارد منصرف نمی‌شود تا از پرسش نسبت به آن منصرف شود و هرگز از انتظاری که در آن به سر می‌برد عدول نمی‌کند، انتظاری که نوعی حیرت را با خود به میان می‌آورد. ما را با باور به مفاهیم قطعی و جزئی چه کار، باورهای مفهومی که به خودی خود در آن‌ها هیچ حقیقتی به ظهور نمی‌آید؟

پرسش‌گری به عنوان نظر به چشم‌اندازی که در افق حضور تاریخی ما به اجمال وجود دارد، برای روحیه‌ای پیش می‌آید که آمادگی روبه‌روشدن با حقیقت را داشته باشد و حاضر است با آنچه در ذهن خود از حقیقت ساخته، فاصله بگیرد، زیرا هر اندازه انسان تاب و تحمل روبه‌روشدن با حقیقت را بهتر و بیشتر در خود رشد داده باشد جرأت پرسش از آنچه او را در بر گرفته، در او بیشتر است و با شجاعت بیشتر می‌تواند از دام فریب‌های ظریفی که به عنوان معلومات او را در بر گرفته - در حالی‌که اشاره‌ای به حقیقت ندارند- آزاد شود.

آنانی که جرأت پرسش از حقیقت را در خود رشد نداده‌اند، عموماً کسانی‌اند که از سرگردانیِ روبه‌روشدن با حقیقت در هراس‌اند و با

پاسخ‌هایی که نسبت به موضوعات به ارث برده‌اند راضی‌اند، غافل از آن‌که آن نوع حیرت و سرگردانی، نوعی حضور در سامانی است که جان‌های تشنه حقیقت در آن مأوا می‌گیرند.

تجربه نشان داده آن‌هایی که بر این باورند که حقیقت را در مشت دارند، گرفتار روحیه‌ای «تحکم‌آمیز» و «دیگرس‌تیز» هستند و با سلب آزادیِ دیگران، زندگی را به کام آن‌ها تلخ می‌کنند، ولی انسان‌هایی که در نسبت با حقیقت در حیرت‌اند، افرادی فروتن و گشوده می‌باشند و می‌توانیم زندگی را در نزد آنان مشاهده کنیم.

ما در مجموعه پرسش‌هایی که با عزیزان در میان گذاشته‌ایم هرگز نخواستیم به پرسش‌های آن‌ها جواب دهیم بلکه برعکس، خواسته‌ایم عرض کنیم حال که سه کتاب مذکور را مطالعه کرده و مدّ نظر قرار داده‌اید، یافته‌های خود را به میان آورید تا پرسش‌های صدگانه پیش رو در برابر آن‌ها قرار گیرد، به امید آن‌که رخداد گره‌خوردنِ «تفکر» و «پرسش» که امر بسیار مهمی است، به میان آید. زیرا کیفیتِ «تفکر» با کیفیتِ «پرسش»‌هایی که در ساحت آن تفکر مطرح می‌شوند، مشخص می‌گردد.

امید است این نوشتار توانایی پرسش‌گری را در مخاطبانِ خود ارتقاء دهد، به جای آن‌که شما را با پاسخ‌هایی روبه‌رو کند که از قبل چون غذایی آماده در اختیار دارید. آیا جز آن است که اگر هنرِ پرسیدن - که نوعی پارسایی در اندیشیدن است- را نیاموزیم و در خود رشد ندهیم، هنرِ اندیشیدن را از دست می‌دهیم و نتیجه آن می‌شود که در جهان سیطره

کمیت‌ها هیچ گشایشی نسبت به همدیگر نخواهیم داشت و عملاً «محبّت» و «دیگرپذیری» می‌میرد؟

آری! پرسش ممکن است باورهای دیروزین و منجمد ما را بلرزاند و ما احساس کنیم آن باورها را از دست می‌دهیم، ولی آیا به این نکته فکر کرده‌ایم که آنچه به دست می‌آوریم روح گشاده‌ای است به سوی حقیقت که دائماً در طلب چهره‌ای از آن هستیم که ما را در مسیر رفتن قرار می‌دهد و به زیباترین احوال نایل خواهیم شد؟ احوالاتی که جناب حافظ از آن این‌طور گزارش می‌دهد:

دلم رمیده شد و غافلم من درویش که آن شکاری سرگشته را چه آمد پیش
چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم که دل به دست کمان ابرویی است کافرکیش
به کوی میکده گریان و سرفکنده روم چرا که شرم همی‌آیدم ز حاصل خویش
بدان کمر نرسد دست هر گدا حافظ خزانه‌ای به کف آور ز گنج قارون بیش
با توجه به این امر، صد سؤال در رابطه با انقلاب اسلامی به عنوان «جهان بین دو جهان» در مقابل شما قرار دارد، به امید تحقق حضور در چشم‌اندازی که شما را در بر گرفته تا تجربه‌ای باشد در راستای قدم‌زدن در تفرّج‌گاهِ «وجود»، همراه با وجود بیکرانه جاودانه اکنونِ خود؛ نسبتی عجیب و حیرت‌انگیز!

طاهرزاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صد پرسش از حکمت‌های حضور در «جهان بین دو جهان»

با توجه به مقدمه‌ای که عرض شد این شما و این صد سوالی که به عنوان سوال از چشم‌انداز، شما را در بر گرفته است، به امید آن که قدم‌زدنی باشد در تفرّج‌گاه «وجود»، همراه با حضور بیکرانه جاودانه اکنون خود.

۱- اولین سوال و بنیانی‌ترین سوال بر اساس آنچه در مباحث «جهان بین دو جهان» پیش آمد این است که آیا ایران را می‌توان جدای از جهان دید؟ حال با توجه به آنچه گذشت از «مدنیت مدرن» و از «آزادی» چه تصویری باید داشته باشیم تا با حفظ حضور در ساحت قدس، در جهان جدید حاضر شویم؟ در حالی که آن آزادی بر انتخابگری انسانی نظر دارد که می‌خواهد سوبژه خودش باشد. با توجه به آنچه در مباحث «حکمت حضور در جهان بین دو جهان» گذشت، جایگاه قدسی ما در این جهان و با این تصور از انسان کجا است؟

۲- آیا می‌توان گفت ما در قرن شانزده میلادی در سنتی و در اکنونی حاضر بودیم که نظر به آینده نداشت، در حالی که از همان زمان بشری در

غرب در حال تولد بود که به جای آن که خود را در اکنون‌اش جستجو کند، در آینده جستجو می‌کرد و این بود علت آن که وقتی ما با جهان غرب روبه‌رو شدیم، ناگهان خود را در قرن هیجده غرب، نسبت به غرب، عقب‌مانده احساس کردیم؟ آیا همان نحوه بودن در حال حاضر در جریان‌های مذهبی ما احساس نمی‌شود که بدون نظر به آینده، در اکنون دینداری خود به سر می‌برند؟ چاره کار را در کجا باید جستجو کرد؟

۳- ما برای آن که بدانیم در این تاریخ کیستیم، نسبت خود را با چه اموری باید شکل دهیم؟ آیا عدالتی که ما بر مبنای آموزه‌های سنتی خود می‌شناسیم برای حضور در جهان جدید کافی است و یا باید معنای دیگری از عدالت را بشناسیم تا مصداق‌های عدالت و بی‌عدالتی معنای امروزی خود را پیدا کنند؟ آیا با تقلید از جریان‌های فکری جهان مدرن می‌توانیم فکر کنیم و بفهمیم در این تاریخ کیستیم و یا در عین آن که باید مسائل متفکران جهان را بشناسیم، باید به مسائل خود نیز فکر کنیم، تا در عین آن که خودمان هستیم در جهان امروز حاضر باشیم و در آن مشارکت کنیم؟

۴- تجربه تاریخی ما حکایت از آن دارد که توسعه در بستر غرب‌زدگی، ما را به جایی نمی‌رساند، ما باید در جهانی حاضر شویم که در این تاریخ از آن خودمان است، جهانی که نسبت به توسعه بیگانه نیست و به جامعه‌ای نظر دارد که دارای نظم ارگانیکی است؛ در عین حال متوجه باشیم توسعه در بستر غربی نشان داد که چنین توسعه‌ای هرگز ما را به نظم ارگانیکی که نیاز جامعه ما است نمی‌رساند. آیا به این نکته فکر کرده‌اید

که در بستر توسعه غربی ما با نظامی روبه‌رو هستیم که عملاً بر همدیگر تحمیل می‌کنیم و در آن نظم، احساس حیات در اجتماعی که در آن به‌سر می‌بریم نداریم؟

۵- آیا جز این است که ایرانِ معاصر با انقلاب اسلامی و حضوری که در جهان دارد، باید مسئله مهم ما گردد؟ حضوری که به ما امکان می‌دهد تا نسبت به ایران تفکر کنیم و البته بیرون از نقشه جهان نمی‌توان ایران را به عنوان مسئله مهم خود در نظر گرفت، از آن جهت که ایران بیرون از جهان جدید نیست، هرچند در ایران انقلاب اسلامی با پدیده‌های ویژه‌ای روبه‌رو هستیم که مربوط به سطوح آگاهی ما به تاریخی است که در آن حاضریم و در این فضا مسئولیت روحانیت کم نیست، همچنان که توجه مردم به روحانیت نیز نباید فرو کاسته شود.

۶- حافظه جمعی تاریخی ما به یک معنا رمز وجودی ما است که خود را در صحنه‌های خاص ظاهر می‌کند هرچند در ظاهر ملت پیدا نباشد ولی ملاحظه کردید که همان حافظه جمعی تاریخی ما بود که با رخداد شهادت حاج قاسم سلیمانی به ظهور آمد و این حاکی از آن است که اگر رسانه‌های جهان مدرن، افکار عمومی ملت ما را تحت تأثیر خود قرار داده، انقلاب اسلامی توانسته است ماورای نقش رسانه‌های جهان مدرن، متذکر وجدان عمومی ملت ما شود و این در عکس‌العمل آن‌ها نسبت به شهادت حاج قاسم سلیمانی مشاهده شد، تا معلوم شود می‌توان در عین سیطره رسانه‌های جهان مدرن، به انسانی دیگر و جهانی دیگر فکر کرد و این به عنوان رمز وجودی انسان‌های این دوران، آغازی است که آن‌ها را

در بر گرفته، رویدادی بنیادین جهت حضور در آینده تاریخ و البته در بستر حضور انسان‌های فرهیخته متعلق به گذشته تاریخی که در آن هستیم و منشأ بودن امروزی‌ما هستند. آیا در این رابطه می‌توان نقش روحانیت را نادیده گرفت.

۷- ایران معاصر حامل تشیع، ایرانیت و مدرنیته است که در انقلاب اسلامی به نحوی در کنار هم قرار گرفتند، تا گشودگی لازم را نسبت به جهان داشته باشیم، بدون هر نوع واپس‌گرایی و یا نظر به آینده توهمی که غرب‌زدگان گرفتار آن شده‌اند. متأسفانه غرب‌زدگان هیچ‌گونه آگاهی از آموزه‌های اصیل دینی و فلسفه اسلامی ندارند و در هر دو مورد اخیر عامی هستند و به همین جهت شکست در مقابل غرب را پذیرفته‌اند، زیرا متوجه درهم تنیدگی سه لایه فوق در این تاریخ و با انقلاب اسلامی نیستند که چگونه ایران معاصر نسبت به سه لایه فوق شکل گرفته و باید بیش از پیش هر یک از این سه لایه نسبت خود را با دو لایه دیگر معلوم کند تا نه ایران، جدای از تشیع خود را دنبال کند و نه آن دو بدون حضور در تاریخ جهان مدرن به خود مشغول شوند، جمع این سه لایه چیزی است که با انقلاب اسلامی امکان تحقق آن فراهم شده است.

۸- معرفت اجتماعی جدید امری است که باید در ابعاد مختلف‌اش شناخته شود تا بتوانیم در راستای انقلاب اسلامی، در جهان حاضر شویم و گر نه همچنان در جایی متوقف می‌مانیم که در دو سده اخیر قرار داشته‌ایم و از دانش بومی خود جهت حضور در جهان استفاده نخواهیم کرد.

ما نیاز داریم به بنیادهای علم اجتماع جدید با نگاه هستی‌شناسانه فکر کنیم تا بتوانیم در آن شرکت نموده و متوجه شویم بشر جدید چه مسیری را طی کرده که به معرفت اجتماعی رسیده است. این همان انسان‌شناسی جدید است، بدون گسست از میراث خود و سنت عقلانی که دارا هستیم. ذره ذره شدن انسان‌ها مشکل امروز جهان است که با حضوری جدی در انقلاب اسلامی قابل رفع است، امری که در دفاع مقدس آن را تجربه کردیم.

۹- آیا می‌توان در عین تأکید بر آموزه‌هایی که رسول خدا ﷺ و ائمه مطهر فرموده‌اند، در جهان جدید با هویت مدنیّت و آزادی که در آن برجسته است، حاضر شد؟ آیا آموزه‌های دینی مانع ارتباط با دیگران است و یا به نوعی زمینه‌هایی هستند تا بتوان با بشر جدید رابطه‌ای متعالی و انسانی برقرار کرد؟ آیا در این مورد فکر کرده‌ایم که چه رابطه‌ای می‌توان بین نظم جهان جدید و آموزه‌های دینی برقرار نمود؟

اگر به گفته میشل فوکو: «انقلاب اسلامی روحی برای یک جهان بی‌روح است» این در صورتی محقق می‌شود که این تاریخ و انسان جدید را بشناسیم و گر نه طوری عمل می‌کنیم که بعضی‌ها به جهت عملکرد ما آینده بسیار زنده ایران انقلاب اسلامی را به کلی نادیده بگیرند، در آن حدّ که بعضی از ایرانی‌ها به غرب مهاجرت می‌کنند و یا در ترکیه برای خود خانه می‌خرند و متوجه هویت ریشه‌دار خود که در ایران معنا دارد، نیستند. در حالی که با تأکید بر آموزه‌های دینی که در تشیع بر آن تأکید می‌شود، می‌توانند متوجه اکنون تاریخی خود شوند که همان حکمت معنوی ما

است و در دل آن حکمت معنوی باید بر فقه تأکید کرد، امری که در نگاه طالبانی و تأکید بر فقه صرف، مورد غفلت قرار گرفته است.

ما با رابطه‌ای متعالی و انسانی با بشر جدید می‌توانیم از آینده مبهمی که جهان غرب برای خود و دیگران مدّ نظر دارد، عبور کنیم. آینده مبهمی که با برنامه‌های غیر توحیدی، موجب دست زدن به انتحاری است بعد از انتحاری.

۱۰- حضور در تاریخی که تقدیر ما شده، به عنوان یکی از «معاصر وجود»، حضوری است ذیل اراده الهی. این نوع حضور نوعی در پیش خود بودن است، در عین در جهان بودن؛ و این غیر از آن است که خود را در نگاه دیگران جستجو کنیم، زیرا در آن صورت ما به یک شیئی تبدیل می‌شویم و عملاً گرفتار جنگ نگاه‌ها می‌گردیم و از این جهت است که گفته‌اند جهنّم همان دیگری است، زیرا در این حالت هر کس با نگاه خود به ما، می‌خواهد بودن ما نزد خودمان را از ما بگیرد و ما همانی شویم که به نگاه او در آمده‌ایم. آیا برکات حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده است را برای عبور از چنین ورطه‌ای و جهنمی احساس کرده‌اید؟

۱۱- آیا به این نکته فکر کرده‌اید که حقیقت را نمی‌توان بدون نظر به چیزها و اموری که مظهر حقیقت‌اند، در نظر گرفت؟ «حقیقت» در تاریخ به عنوان رخداد و در انسان با نظر به «وجودی» که هر کس در خود احساس می‌کند، قابل درک است و بدون نظر به آن دو مظهر یعنی تاریخ

و انسان، به دنبال حقیقت بودن نوعی غفلت از حقیقت است. چه خوش است که انسان خود را در تاریخ به عنوان «اعصار وجود» احساس کند.

۱۲- آیا می‌توان در راستای احساسِ «آزادی»، به گشودگی انسان نسبت به امور فکر کرد؟ از آن جهت که ذات آزادی آن گشایشی است که برای فتوح چیزی در مقابل ما به وجود می‌آید تا ما خودمان چنین حضوری را که در عالم داریم، احساس کنیم. در آن صورت چیزی برای انسان آشکار می‌شود تا انسان در مقابل آن سخن بگوید و این همان احساس آزادی است که با گشودگیِ انسان نسبت به موجودات برای انسان پیش می‌آید و از این جهت باید برای پاس‌داشتِ آزادی اجازه دهیم در مواجهه با موجودات، آن‌ها برای ما آشکار شوند، از آن جهت که ما امکان گشودگی و فتوح موجودات را نسبت به خود دارا هستیم و همه اسماء الهی به انسان تعلیم داده شده و همه موجودات مظاهر همان اسماء الهی هستند که نزد ما می‌باشند، آیا این نوع گشودگی نسبت به موجودات، گشودگی نسبت به خود نیست؟ و آیا این نوع گشودگی نسبت به خود، همان آزادی نیست که بدون هرگونه تحمیلی، باز خود را انتخاب کرده‌ایم؟

۱۳- وقتی می‌یابیم بشرِ جدید سر و کارش با «بودن» اش می‌باشد، آیا این بشر می‌تواند در این «بودن» معنای نهایی خود را بودنِ بیابد که همه عالم نزد اوست و او در همه عالم حاضر است، به همان معنایی که خدا در

عبودیت عبد حاضر می‌باشد؟^۱ در این جا انسان «حقیقت» را از طریق وجود خود احساس می‌کند بدون آن که بخواهد همچنان در تاریخی باشد که تاریخ مطابقت «ذهن» و «عین» بود و حتی بدون آن که در مقام شهود حقیقت در مظاهر مختلف باشد. او به افق نهایی و «شراب طهوری» رسیده که همان بودن او است، آزاد از هر چیزی که او بخواهد آن را طلب کند. در واقع با احساس حقیقت، به آزادی واقعی دست یافته است. آزاد برای بودن و گشوده بودن به روی خود که همان احساس حضور در آغوش حقیقت است و بهره‌مندی دائم از چنین بودنی و احساسی.

۱۴- ظهور موجودات برای انسانی که به خود بنیادین‌اش دست یافته، آینه‌هایی هستند که حقیقت را در جلوه‌های مختلف به ظهور آورده‌اند و از این جهت این انسان مجال می‌دهد تا موجودات همان‌طور که هستند باشند، تا با پیش‌فرض‌های خود حجابی بین خود و آن‌ها ایجاد نکند. این جا است که می‌توان گفت انسان با نظر به ذات‌اش نمی‌تواند نسبت به عالم فرو بسته باشد بلکه در عین آن که باید پیش خود باشد، نسبت به همه موجودات گشوده است، بدون دوگانگی بین خود و هر آنچه بر او به ظهور آمده است. آیا در این حالت با گشودگی نسبت به موجودات هر چه بیشتر به بنیاد خود نزدیک نشده تا از اجمال خود به سوی تفصیل خود سیر کرده باشد؟

۱ - حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» در نامه‌ای که به مرحوم میرزا جواد همدانی می‌نویسد در مقدمه آن نامه خطاب به حضرت حق دارند: «فانت المعبود فی عین العابدیه» پروردگارا! تو در عین آن که معبودی، عابد هم هستی؛ با حضور آن کس که او را عبادت می‌کند.

۱۵- وقتی انسان با احساس خود، حقیقت را احساس می‌کند که از یک جهت «عین ربط» بودن خود با حقیقت را یافته است و از جهت دیگر بیکرانگی حضور خود در عالم را در خود چشیده است، در این حالت آزادی برای او معنای خود را پیدا می‌کند. این بنیادین‌ترین حضور در وجود است که انسان در عین درک هویت تعلقی خود، با بیکرانگی خود در عالم حاضر می‌باشد و عالم را در خود می‌چشد. در این صورت است که می‌توان گفت به یک معنا بنیان سوژگی انسان فرو می‌ریزد. زیرا آنچه به میان می‌آید رخداد «ظهور» است که انسان و موجودات را به هم پیوند می‌دهد، بدون آن که آن «ظهور»، ظهور موجود مجزایی باشد، بلکه حقیقت است که در عین پوشیدگی با جلوات مختلف به ظهور می‌آید و به هر صورتی که باشد باز چیزی جز «ظهور» نیست، یعنی «ظاهراً فی بطونه و باطناً فی ظهوره». پس حقیقت بین «ظهور» و «پوشیدگی» و بین «وجود» و «موجود» می‌تواند مدّ نظر آید. آیا چنین حضوری همان حضوری نیست که انسان آزاد از دوگانگی سوژه و ابژه، بیکرانگی خود را احساس می‌کند؟

۱۶- با توجه به افقی که فرهنگ مدرنیته مقابل انسان قرار داد، در عمل توجه به آن افق، تصور رسیدن به اموری است که برای بشر قابل دسترس نیست و در نتیجه به چیزهایی که گمان می‌کرد می‌رسد، نرسید و ناخودآگاه در دام نیهیلیسم افتاد، یعنی در دام ناکامی نسبت به باورهایی که داشت. از آنجایی که عالم به سوی غربی‌شدن است، پس عالم در حال فروافتادن در نیهیلیسم است و تفکر به این موضوع ما را بر آن می‌دارد

که نسبت به عبور از نیهیلیسم و نجات خود فکر کنیم ولی نه با روحیه اتوپیایی که سرازیر کردن آرزوهای دست نیافتنی است بر روح و روان خود. پس باید وضع کنونی و آینده خود را بشناسیم و با ایده‌ای که ما را معنا می‌بخشد خود را در جهان حاضر کنیم که به نظر می‌آید آن ایده در این تاریخ، انقلاب اسلامی است. ایده‌ای که به انسان قدرت می‌دهد تا در عین مقابله با آرزوهای خیالی، در کنار امور واقعی، ولی متعالی بایستد، اموری که می‌توان به آن تعلق داشت.

نگاه توریستی نگاه مأواگزیدن در واقعیات زندگی نیست و اتفاقاً زندگی را یک‌نواخت می‌کند و شور تفکر را از بین می‌برد، زیرا در آن حالت به مشهورات عمومی تن داده‌ایم. آیا در نزد خود توانسته‌اید به انقلاب اسلامی به عنوان ایده نظر کنید و از دام نیهیلیسم‌رهایی یابید؟

۱۷- آیا می‌توان در این مورد فکر کرد که آنچه ایران با انقلاب اسلامی نشان می‌دهد می‌تواند برای سایر ملل در بستر بومی خودشان قابل الگوبرداری باشد؟ به خصوص که انقلاب اسلامی مدعی نیست باید از زندگی جدید دست کشید، همان‌طور که نمی‌توان به بهانه رعایت احکام الهی، آزادی انسان را نادیده گرفت. این در صورتی است که ضعف‌های خود را بشناسیم تا بتوانیم به آن‌ها فکر کنیم و با شناخت ضعف‌ها متوجه شویم نظام اسلامی به عنوان نیاز بشر جدید می‌تواند به میان آید، نه آن‌که جهان بشر جدید را از انسان بگیرد؛ بلکه بنا دارد نقص‌های آن را تذکر دهد تا بشر در تاریخ جدید بهتر حاضر شود. بشر جدید به انواع بدی‌ها توانا شده و در همین رابطه در وصف شخصیت شهید آوینی گفته‌اند:

چون آوینی در انجام بدی‌ها توانا بود، از او انواع نیکی‌ها به ظهور آمد و این جایگاه انسان آخرالزمانی است. آیا خنده‌دار نیست انسان ناتوانی که توان بدی کردن ندارد، خود را نیک پندارد؟

۱۸- اگر بپذیریم وقتی قانون مفید است که با انسان دوستی مجریان قانون همراه باشد و گرنه انسان‌ها با سیطره قانون، زندگی خود را سخت و خشن می‌کنند، پس باید متوجه ظرفیت انسانی انسان‌ها بود و نسبت به آن‌ها آن گشودگی را که شایسته آن‌هاست به میان آورد و نسبت به اعمال آن‌ها صبور بود و صبورانه اندیشه کرد، تا نسبت به خود و به دیگران شورمندانه زندگی کنیم و جهان خود را آنچنان گسترده و با کیفیت نماییم که دیگران نیز به خوبی در آن جای داشته باشند و این با حضور در تاریخی به ظهور می‌آید که انقلاب اسلامی به آن اشاره دارد و در مقابل بشر جدید گشوده است. آیا تنها در این فضا نیست که امکان رویارویی انسان با سایر انسان‌ها و با طبیعت به بهترین شکل فراهم می‌شود و قانون طوری شکل می‌گیرد که عامل جدایی بین انسان‌ها نخواهد بود، بلکه بستر ارتباط منطقی بین انسان‌ها می‌باشد؟

۱۹- اگر خدا در افق حضور انسان در نزد انسان، حاضر نباشد، ناخودآگاه آن انسان خود را خدا می‌داند؛ ولی اگر انسان متوجه حضور خداوند در عالم باشد، همه‌چیز را وابسته به او می‌داند و سعی می‌کند در جهانی که همه‌چیز وابسته به خداوند است، خود را پیروانند تا به خداوند نزدیک شود.

آری! اگر انسان متوجه حضور خدا در عالم نباشد، خواهی نخواهی سعی می‌کند همه چیز را وابسته به خود کند تا استقلال خود را ثابت نماید و این با انواع ناکامی‌ها همراه است، زیرا در جایی می‌خواهد استقلال خود را دنبال کند که سنت‌های الهی او را و جهان را در بر گرفته است و او تنها در دل سنت‌های الهی می‌تواند خود را بیابد. آیا دشمنانِ حضور تاریخی انقلاب اسلامی از همین نوع حضور که باید خود را در دل سنت‌های الهی بیابند، غافل نیستند که موجب مقابله با نظامی شده‌اند که از توحید سخن می‌گوید و از این جهت همه سنن الهی با آن همراه هستند؟

۲۰- آقای پل‌موران در تحقیقات خود به این نتیجه رسید که «خودکشی» عموماً در دوره‌هایی رایج است که انسان احساس خوشبختی می‌کند، از آن جهت که انسان در آن دوره‌ها با نوعی معنابخشگی نسبت به خود روبه‌رو می‌شود، در حالی که حقیقت، چشم‌اندازی است که اگر از یک جهت به ما نزدیک است، از جهتی دیگر در افق حضور ما است و امری نیست که گمان کنیم آن را به دست آورده‌ایم و دیگر هیچ، ولی در عین حال در مسیر رسیدن به سوی حقیقت، احساسی معنوی داریم و در عین حال همچنان در شور ایمانی به سوی او رهسپار می‌باشیم. آیا معنای زندگی، تنها در همین نوع از «بودن» و «نبودن» نیست که از یک جهت حقیقت به ما نزدیک است و از جهتی دیگر به راحتی در اختیار ما نیست و انقلاب اسلامی بستر چنین حضوری است که برای ما پیش آمده؟

۲۱- وقتی «حقیقت» در تاریخ ظهور کند عملاً ما در نزد حقیقت به همان صورتی که به ظهور آمده می‌توانیم حاضر باشیم و می‌توانیم با آن

وجه از حقیقت که به ظهور آمده همراه باشیم تا ما را با سیری که دارد با خود ببرد و ما در چنین شرایطی خود را فهم کنیم و به تجربه‌ای از خود و در نسبت با حقیقت برسیم که در جای دیگر نصیب ما نمی‌شود، مثل آنچه نصیب شهدا شد و یا نصیب آن‌هایی شد که با انقلاب اسلامی نسبت وجودی پیدا کرده‌اند. آیا انقلاب اسلامی در این تاریخ تنها تجربه‌ای از حقیقت نیست که می‌توانیم برای خود پیش آوریم؟

۲۲- با نظر به حضور تاریخی انقلاب اسلامی، می‌توان به این نکته فکر کرد که امید آمدن حضرت مهدی علیه السلام، انتظار یک رویداد آتی در آینده نیست، بلکه پیش آمدن شرایطی است برای به ظهور آمدن تدریجی انسان آخرالزمانی، انسانی که نسبت به خود و ظرفیت‌های خود بیدار می‌شود، آن هم در تاریک و روشن آینده‌ای که انسان متفکر نمی‌تواند تصور کاملی از آن داشته باشد ولی با کمال اطمینان نسبت به آن در انتظار به سر می‌برد و بودن خاصی را برای خود تجربه می‌کند. آیا انسان در این حالت منتظر آینده‌ای نمی‌باشد که هم اکنون او را در بر گرفته و نه آینده‌ای که ابرّه او باشد؟ آیا تفاوت انتظاری که در دل انقلاب اسلامی پیش می‌آید با انتظاری که بیرون از حضور تاریخی انقلاب اسلامی است، همین نیست؟

۲۳- با توجه به نسبت ما با خدا، وقتی به ذات خود بیندیشیم و هویت تعلقی خود را در نظر آوریم، به نیستی خود پی می‌بریم و این جا است که هستی ما به عنوان عطای الهی به ظهور می‌آید، به همان معنایی که جناب عطار می‌فرماید:

نیست شو تا هستی از پی رسد تا توهستی، هست در تو کی رسد

این نحوه «وجود» و «هستی» که انسان از هستی خود آزاد است و به هستی خدا در عالم حاضر است، انسان را به یک معنا بی‌تعیّن می‌کند و همچون آینه، تنها قدرت آشکار کردن کمالات الهی را دارد و لذا جناب مولوی فرمود:

آینه هستی چه باشد؟ نیستی نیستی بر، گر تو ابله نیستی
نتیجه این نوع نیستی، هستی دیگری است که همان هستی غنی مطلق است و انسان در دل این هستی که با نیستی به ظهور می‌آید، منشأ خیررساندن به سایرین می‌شود و وجودش بسط می‌یابد و لذا جناب مولوی فرمود:

هستی اندر نیستی بتوان نمود مال‌داران بر فقیر آرند جُود
وقتی انسان با امکان ذاتی خود که فقیرِ اِلِی الله است به سوی خداوند رفت، خداوند به پیش انسان می‌آید و انسان آنچنان از حضور خداوند بهره‌مند می‌شود که می‌خواهد همه انسان‌ها را از خود بهره‌مند کند و مگر زندگی جز این است؟ پس جستجوی زندگی را باید در آن نیستی دنبال کرد که جناب مولوی متذکر آن می‌شود و ما به همان اندازه که «نیستیم»، «هستیم». زیرا انسان بخشی از میدان نیستی است. آیا جز این است که انسان‌های اصیل با نیستی خود که عبودیت حضرت حق است، ارتباط دارند و این ارتباط، عطای پیامبران خدا به بشریت است؟

۲۴- آیا به تفکرِ بصری و جایگاه آن و وسعت آن در این تاریخ اندیشیده‌اید؟ آیا جهانِ تصویری شده، جهانِ پسا تعقلی نیست که برای انسان جدید پیش آمده؟ تفکرِ بصری در دل تصاویر صورت می‌گیرد و ما

در آن با نوعی دانستن روبه‌رو هستیم که با ادراک تصاویر پیش می‌آید و امروزه از طریق تصاویر معنای خاصی از دیدن خلق شده، غیر از دیدنی که ما با چشم خود گره خورشید و آدم‌ها را می‌بینیم، در آن حدّ که رسانه‌های مدرن با نوعی دیدن مرتبط‌اند و انسان امروز بدون تصویر چیزی نمی‌فهمد و از آن‌جایی که هر رسانه‌ای انسان خود را با تفکری خاص شکل می‌دهد، باید به تفکر بصری بیش از پیش فکر کرد، از آن جهت که بین انسان جدید و تصاویری که از طریق رسانه برایش ظهور می‌کند، ارتباطی وجودی برقرار می‌شود و او جهانِ آن تصویر را وسیله‌ای برای تفکر مدّ نظر دارد و از آن طرف تصاویر نیز تنها در محدوده نشان‌دادن پدیده‌های مرئی قرار ندارند بلکه ترکیب یا مونتاژی از صورت و معنا شده‌اند، آن‌هم در جهان خاص خودشان. گویا تصاویر دیگر تصاویر نیستند، نوعی حضور بی‌واسطه انسان با عالمی است که تصاویر آن عالم را می‌نمایانند. آیا در تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده و موضوع «جهان بین دو جهان» را به میان آورده، می‌توان از تفکر بصری به این معنا غفلت داشت و بدون تفکر بصری همه آنچه باید گفت را بگوئیم؟

۲۵- بحران حقیقی برای افراد یک جامعه از دست‌دادن عالمی است که در آن عالم خود را احساس می‌کنند و فرهنگ مدرنیته ما را بی‌عالم کرد و انقلاب اسلامی عاملی است تا ما در این تاریخ بی‌عالم نباشیم و در نتیجه عملاً گرفتار پوچی نشویم و در این زمانه خود را تنها احساس نکنیم، زیرا در تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی، انسان با درک احدیّت حق به تنهایی خاصی می‌رسد که عین تعالی است و در عین احساس بیکرانگی

خود در عالم، خود را تنها می‌یابد و همه عالم برای او آینه‌های حضور انوار الهی می‌باشند و او تنها خود را در عین چنین حضوری احساس می‌کند. آیا برای عبور از تنهایی و احساس پوچی جهان مدرن در این دوران، راهی جز راهی که انقلاب اسلامی مقابل ما گشوده است می‌شناسید؟

۲۶- انسان‌ها رویهم‌رفته دارای دو عالم «کیفی» و «کمی» هستند. علوم تجربی و ارتباط با امور محسوس ما را در عالم کمی وارد می‌کند ولی عالم کیفی در عین حضور در دامن «وجود»، عالم نسبت‌ها است و از این جهت عالم انسان‌ها نسبت به گشودگی آن‌ها با اطراف، متفاوت خواهد بود و اگر انسان نسبت خود را با «وجود» گم کرد، بی‌عالم می‌شود و آنچه در این تاریخ می‌تواند عالم گمشده ما را به ما برگرداند حضور در تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی است، از آن جهت که انقلاب اسلامی برای ما آینه رخداد حقیقت است و شرایط درک درست خود و درک درست عالم و آدم، زیرا در چنین شرایطی چیزها در بستر وجودی‌شان ارزیابی می‌شوند و نه در جهت ارضای میل استکباری انسان‌ها. مشکل انسان مدرن آن است که انس خود با عالم کیفی را از دست داده است و در نتیجه نزدیکی‌ها به جدایی‌ها تبدیل شده، آیا با توجه به این امر نمی‌توان گفت تا عالم کیفی برای انسان ظهور نکند، انسان احساس بودن نمی‌کند و این تنها با انقلاب اسلامی که آینه رخداد حقیقت است، پیش می‌آید؟

۲۷- انقلاب اسلامی در این تاریخ توانسته است پیام «وجود» را برای بشر این دوران بیاورد و ما با نظر به روح انقلاب اسلامی با «وجود» روبه‌رو

می‌شویم، وجودی که به سوی ما است، تا از بی‌عالمی تاریخ مدرن رهایی یابیم و با «هستی» از طریق رخدادهایی که در انقلاب پیش می‌آید گفت‌وگو کنیم.

ارادت به شهدا یک امر عاطفی نیست، ارادت به کسانی است که متذکر عالم ما می‌باشند و در هر دوره از انقلاب، شهدا طوری ظهور کرده‌اند که آن ظهور در دوره قبل به آن شکل رخ نداده بود، تا معلوم شود ما در عالم انقلاب اسلامی در هر آغازی، آغاز دیگری را می‌توانیم تجربه کنیم. ظهور شهدای دفاع مقدس عالمی را به ما عطا کرد که در ادامه آن عالم با شهید حججی در دل آن عالم، آغاز دیگری به ظهور آمد و با شهید حاج قاسم سلیمانی گویا آغاز آغازهای عالم بعد از عالم دفاع مقدس به ظهور آمد و ما بیشتر از قبل در معرض تجلیات «وجود» قرار گرفتیم. آیا نباید باز منتظر آغاز دیگری بود؟

۲۸- ذات شهادت، بنیان ایثار را به عنوان راهی جهت قرب الهی در مقابل ما قرار داد تا حقیقت را در دل ایثارها به هر شکلی که باشند، تجربه کنیم. آیا رابطه‌ای بین شهادت و ایثارهای مالی که مردم به صورت فوق‌العاده‌ای جهت پشتیبانی از رزمندگان داشتند وجود نداشت؟ و آیا در همین راستا ایثارهای غیر قابل تصور موبد داران حرکت اربعینی معنا نمی‌شود که همه در جستجوی عالمی هستند که باز آغاز دیگری باشد؟ در ادامه انقلاب اسلامی و احساس انس با حقیقت در دل تاریخی که حقیقت را با خود به ظهور آورده با عزم دنبال کردن ایثارها، باز باید منتظر مراحل مختلف ظهور حقیقت باشیم در جلوه‌ای دیگر.

۲۹- شخصیت انسان با انتخاب‌هایش شکل می‌گیرد، با حضور بیکرانه خود در هستی و ارتباط با بقیه، در راستای نظر به حقیقت در مظاهر مختلف و اگر انسان در انتخاب‌هایش آزاد نباشد عملاً با هیچ حقیقتی نمی‌تواند رابطه‌ای برقرار کند، زیرا با آزادی در انتخاب‌هایش و با گشودگی خود نسبت به پدیدارها، چیزی را انتخاب می‌کند که در مقابل او گشوده است و در این رابطه حقیقت رخ می‌نماید، زیرا پدیدارها همان صحنه‌های رخداد حقیقت‌اند، وقتی ما متوجه وجوه قدسی و جنبه وجودی آن‌ها باشیم. در انتخاب آزاد و گشودگی نسبت به پدیدارها، امری بر ما آشکار و بر ملا و برقرار و بنا می‌شود که همان حقیقت است در محدوده گشودگی آن پدیدارها و به ما امکان رابطه برقرار کردن با حقیقت را از آن طریق عطا می‌کند و در نتیجه عالمی در ما منعکس می‌شود. آیا همه این امور در فضایی که انقلاب اسلامی فراهم کرده قابل تحقق نیست؟ زیرا در آن حالت است که انسان می‌تواند آزادی انتخاب خود را در همه امور پاس بدارد.

۳۰- انقلاب اسلامی در بین دینداران متفکر با نحوه‌ای از خودآگاهی آغاز شد که خودآگاهی نسبت به بشر جدید بود، بشری که روح حاکم بر فرهنگ مدرن برایش کافی نبود و انقلاب اسلامی عکس‌العمل اصیلی است جهت جبران آن عدم کفایت، هرچند عکس‌العمل‌های دیگری مثل پُست‌مدرنیسم یا سنت‌گرایی هم در میان آمد. بستری که با انقلاب اسلامی به وجود آمد، با هر عنوانی بخوانیم‌اش، بالاخره، «جهان بین دو جهان» است و البته روشنفکران غرب‌زده، نیروی حضور در تاریخی که «طلوع

جهان بین دو جهان» است را در خود حس نکرده‌اند و انگیزه باطنی برای سیر به سوی آن را شکل نداده‌اند تا در وجود خود آن را بیازمایند و جهانی را که انقلاب اسلامی برای مردم ما می‌گشاید تجربه درونی کنند، همان‌طور که در صدر اسلام همه مسلمانان متوجه حضور تاریخ اسلام در درون خود نشدند، تا جهانی مقابل آن‌ها گشوده شود که در مقابل سلمان و اباذر گشوده شد و نوعی احساس یگانگی با حضرت علی ♦ در خود احساس کردند.

همه مسلمانان صدر اسلام، فراخوانی را که خداوند برای آن‌ها اراده کرده بود درک نکردند و به همین جهت آن‌ها از عهده کاری که شدنی بود به عنوان انسان‌های آخرالزمانی برنیامدند. تعصب جاهلی و نژادگرایی مانع آن حضور شد و کار به تقابل عرب و عجم کشیده شد و هرکس که عرب نبود، «غیر خودی» به حساب آمد، چه مسلمان باشد و چه نباشد، در حالی که می‌توانستند در بستر تاریخی که با اسلام شروع شد آن دوگانگی‌های کاذب را از میان ببرند، امری که ما با انقلاب اسلامی تا حدی آن را تجربه کردیم و همچنان نیاز داریم آن را ادامه دهیم، تا حضور در جهان بین دو جهان را که نه برخورد منفعلانه نسبت به جهان مدرن است و نه نفی آن، تجربه کنیم و با برخوردی حکیمانه، در عین حضور در میراث توحیدی خود، در جهان مدرن نیز حاضر باشیم، از آن جهت که تجدد امری است جهانی و به همین جهت در سراسر روی زمین گسترده شد. بعضی از کشورها طوری با تجدد برخورد کردند که از یک طرف تجدد در خانه آن‌ها ساکن شد و از طرف دیگر آن‌ها را از میراث و

فرهنگ اصلی خود منقطع نمود و در نتیجه به ملّتی اکنون زده و بی‌ریشه تبدیل شدند، زیرا گمان کردند راهی جز متجدد شدنِ صرف برایشان نمانده است. آیا با توجه به این امر نباید با جدّیت تمام به «جهان بین دو جهان» برای تاریخ خود فکر کرد تا نه گرفتار تحجّر باشیم و نه گرفتار تجدد آن‌چنانی؟

۳۱- تعامل و مواجهه با جهان مدرن، در عین حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده - که نظر به ساحت قدس دارد- انسانی را به میان می‌آورد که به جای دیدن موجودات برای خود - که خصوصیات روح انسان مدرن است- موجود را به عنوان مظهری از اسماء الهی می‌نگرد و آن را در بستر «وجود» یا حقیقت مدّ نظر دارد و لذا در عین آن که موجودات نحوه‌های آشکارشدن «وجود» اند، آن «وجود» در همه موجودات پنهان است و در این فضا بشر در نوعی از بودن قرار می‌گیرد که همخوانی با کل جهان دارد و خود را در مواجهه با افق جهان آینده می‌نگرد و نسبت به سرنوشت کلّ جهان حساس است. آیا همین امر حساسیت استکبار را که حجاب حقیقت است، نسبت به انقلاب اسلامی شدت نبخشیده؟

۳۲- تغییر سیر انسان از نظر به موجودات برای خودش، به سوی افقی که موجودات در آن ظهور کرده‌اند، نیاز به پیداشدن احوالی بنیادین در انسان دارد تا ما را از نگاه به موجودات که همه را برای خود می‌خواهیم منقطع کند، به سوی انسانی که نظر به افقی دارد که موجودات در آن افق به ظهور می‌آیند، یعنی نظر به «وجود»، به عنوان امری نامتعیّن که عدم نیست بلکه به جهت وسعتی که دارد نامتعیّن است و موجودات در عین آن

که آن افق را می‌پوشانند با ظهور خود آن افق را می‌نمایانند، و این همان تحقق پوشیدگی در دل ظهور است و با توحیدی پیش می‌آید که مکتب حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در این تاریخ متذکر آن شد و درک آن را همگانی کرد. آیا همین نگاه نبود که شهدا توانستند ره صدساله را با درک چنین توحیدی یک‌شبه طی کنند؟ چرا در فهم انقلاب اسلامی به چنین امر مهمی فکر نکنیم؟

۳۳- اگر چنانچه ما با نظر به «وجود» خود با عالم و آدم مواجه شویم، نسبت ما با انسان‌ها و موجودات و با همدیگر با گشودگی همراه است و عملاً آن‌ها را در افق وجودی‌شان می‌نگریم و آن‌ها را همان‌گونه که هستند می‌یابیم و با آن‌ها پیوند برقرار می‌کنیم. پس مواجهه با عالم و آدم باید از طریق ما و با نظر به وجودمان شروع شود، تا حقیقت، یعنی «وجود» از طریق این نوع مواجهه به ظهور آید.

با گشودگی نسبت به عالم و آدم، ارتباط با آن‌ها چیزی جز «ظهور» نخواهد بود و ظهور با هویت خاص آدم‌ها یا موجودات و آزادی در این رابطه معنای خاصی به خود می‌گیرد که عبارت است از خود را برای موجودات آزاد کردن از آن جهت که آن‌ها نیز خود را برای ما آزاد کرده‌اند، در این رابطه می‌توان گفت: آزادی یعنی نحوه بودن انسان در قبال موجودات و ملزم کردن خود نسبت به آنچه در مقابل ما گشوده است، آزادی برای مواجهه با موجودات و درک ذات حقیقت به جای ابژه کردن حقیقت که امری است انتزاعی.

وقتی آزادی به معنای درک ذات حقیقت به میان آمد عملاً موجودات از حیث وجودشان برای ما آشکار می‌شوند و ما خود را می‌سپاریم به عرصه گشوده‌ای که در آن هستیم و این همان چیزی است که خود را به فیض خدا سپرده‌ایم تا برای ما تجلی کند، بدون به میان آوردن اراده‌ای خاص که منجر به تصرف موجودات گردد که روح حاکم بر بشر مدرن است. آیا انقلاب اسلامی بستری روشن برای عبور از آن روح و روحیه‌ای نیست که بشر مدرن گرفتار آن است؟

۳۴- انسان اصیل، انسانی است که در سنت و در میراث تاریخی خود قرار دارد، میراثی که عقل انسان‌های دوران‌های مختلف، با نظر به ابعاد روحانی و انسانی خود شکل داده‌اند و در این زمان انتخاب‌های اصیل در مواجهه با هر مسئله‌ای تنها با نظر به سنت و میراث تاریخی آن قوم انجام می‌گیرد که نوعی ارتباط با «وجود» است، به جهت گستردگی «وجود» که گذشته و حال و آینده را شامل می‌شود و از این جهت این نوع حضور با قداست همراه است که وجه پنهان میراث و سنت آن قوم می‌باشد و در فرهنگ آن قوم ظاهر شده و ارزش پدیدارماندن دارد، تا انسان بر اساس آن مبانی عمل کند و وجود خود را مطابق وجود در عالم بسط دهد و اجزاء گسسته‌شده فرهنگی را که توسط فرهنگ مدرنیته پیش آمده است، سامان بخشد، از آن جهت که سعی می‌کند همه آن امور را به حقیقت پیوند بزند و سرمست وجود خود شود که غرق تجلیات الهی شده و با زبانی سخن بگوید که بازگوکننده اراده الهی است، زبانی که حافظ همه نسبت‌هایی است که انسان با «وجود» و انوار الهی برقرار می‌کند. انسان در

این حالت ندای سروش الهی را با گوش جان می‌شنود و نه تنها خطر آینده را می‌یابد بلکه راه‌های عبور از آن خطرات را نیز درک می‌کند.

۳۵- هر انسانی با حضوری که به نحوی مربوط به خود او است احساس حضور می‌کند ولی شبکه حضور انسان‌ها متفاوت است و چون حضور انسان‌ها در عالم در زبان آن‌ها ظاهر می‌شود، عمق زبان و سخن انسان‌ها متفاوت است و عملاً از طریق آنچه بر زبان می‌آورند عالم خود را به ظهور آورده‌اند و هر اندازه حکیمانه‌تر سخن بگویند، به همان اندازه بیشتر در آغوش «وجود» سُکنی می‌گزینند و به شرح صدر نائل می‌شوند و در این زمانه سخن گفتن از انقلاب اسلامی نوعی سُکنی‌گزیدن در آغوش خداوند است، همچنان که سخن گفتن از نهضت اباعبدالله ♦ نوعی رفع حجاب از حقیقت است تا حقیقت از ناحقیقت تفکیک شود.

وقتی انسان آماده گوش‌سپردن به ندای وجود شد، تجلیاتی از طرف «وجود» به سراغ او می‌آید و در آن صورت آن‌چنان سرمست می‌شود که می‌تواند یافت خود را به کلمات درآورد. این نوع کلمات نوعی اتصال و ارتباط با تجلیاتی است که با گوش‌سپردن به ندای وجود پیش می‌آید، آیا در این تاریخ این امر با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمد، محقق نمی‌شود؟

۳۶- آیا می‌توان گفت آنچه حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خیلی زود در مواجهه با جهان مدرن از طریق نظام شاهنشاهی متوجه شدند، همین «نیپیلیسم» است که با فراموشی از ساحت قدس به سراغ انسان آمده و حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خواستند با تغییر نظام سیاسی، بستر عبور از

نیهیلیسم را فراهم نماید؟ از آن جهت که در ذات نظام ولایت فقیه، زمینه انس با حقیقت و برگشت نسبت خود با خداوند در زمان غیبت تا حد قابل قبول این تاریخ فراهم می‌شود، در حالی که تفکر مدرن توان برقرار کردن چنین نسبتی را در ذات خود ندارد. حضرت امام خمینی متذکر چنین عسرتی شدند که جهان مدرن گرفتار آن بود و نظام شاهنشاهی تلاش داشت با عبور از شرایط سنتی ما، ما را گرفتار نوعی مدرنیته تقلیدی بکند و برای امثال حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» روشن بود هر چقدر بشر مدرن بیشتر تلاش کرده تا خدا را از زندگی بیرون کند، بیشتر دچار سردرگمی شده است. آیا جز این است که امر دینی در زندگی انسان امری مقطعی نیست و اتفاقاً زندگی شهری ضرورت انس با ساحت قدس و رجوع به الهیات را بیشتر می‌کند؟

۳۷- با تعرض انسان به طبیعت، ذات انسان به خطر افتاده، ذاتی که می‌توانست با دیگران و در کنار طبیعت باشد، مانند شبانی که در کنار گله گوسفندان است تا گوسفندان در مسیر طبیعی خود رشد کنند و یا مانند آسیاب بادی که نه به باد تعرض می‌کند و نه ماهیت باد را تغییر می‌دهد، آن آسیاب در کنار طبیعت و در معرض باد، نیازهای طبیعی انسان‌ها را برآورده می‌کند، بدون آن که ذات انسان به خطر بیفتد، زیرا در آن حال به دنبال پاسخی هستیم که طبیعت به نیازهای ما می‌دهد و نه به دنبال پاسخ به حرص‌هایی که نفس اماره بر ما تحمیل کرده و انسان را گرفتار خودبنیادی می‌کند. انسانی که می‌توانست با حضور در آغوش هستی، با بودن خود به عنوان روشنی‌گاه هستی، محل ظهور انوار الهی شود. آیا متوجه هستیم این

غیر از آن است که انسان فاعل مختار و سوژه باشد و گمان کند در ظهور حقیقت فاعلیتی دارد، در حالی که می‌تواند آوای بی‌صدای هستی باشد تا به هستی گوش فرا دهد و آینه هستی شود؟

۳۸- ما در مسیر حضور تاریخی خود از طریق انقلاب اسلامی در بعضی از مراحل این حضور با گسست روبه‌رو شدیم و به این معنا انقلاب به سوی اهداف خود جلو نرفت ولی رشته ارتباط آن نه با گذشته و نه با آینده‌اش به کلی قطع نشد و اهداف اصلی آن به حاشیه نرفت، زیرا تا وقتی که اصول و مبانی دوران تاریخی انقلاب اسلامی محکم و استوار است، گسست به معنای به حاشیه‌رفتن اصول آن پیش نمی‌آید، به خصوص که لازمه چنین گسستی یا نظر به گذشته و یا نظر به جهان غرب است که هیچ کدام جوابگوی روح بشر امروز نیستند. به گفته آقای دکتر رضا داوری:

«جهان متجدد در دورانی که آینده داشت، لیبرال دموکرات بود و اکنون در مرحله نئولیبرالیسم به سر می‌برد. این جهان یکسره آزادی و رعایت حقوق مردم نیست، بلکه در زیر پوشش آزادی و برابری، کین‌توزی و خشونت پنهان است که همه نمی‌توانند آن را ببینند و بشناسند.»^۲

با توجه به مطلب فوق، نرسیدن به اهداف اصیل انقلاب اسلامی، در تاریخی که بالاخره از جهان مدرن و ضعف‌های آن بیرون نیستیم، به معنای گسست از اهداف انقلاب اسلامی نیست و تأکید بر گسست نسبت

به آن اهداف نوعی مکر است و البته تشخیص این مکر آسان نیست. اتفاقاً این تاریخِ تجدد است که با گسستی بزرگ روبه‌رو شده و از آن جهت که اصول خود را بر اساس فطرت انسانی و سنت‌های الهی استوار نکرده، نسبت به امکاناتی که بنیان‌گذاران آن تصور می‌کردند می‌تواند به آن برسند، ناکام شده است.

بی‌حساب نیست که رهبر معظم انقلاب «حفظه الله تعالی» در دیدار میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی متذکر جریانی شدند که آن جریان، ظاهراً فکری و باطناً سیاسی است و تأکید دارد اسلام باید از دخالت در عرصه‌های مهم زندگی و مناسبات اجتماعی خارج شود و اسلام در تولید تمدن و ساخت تمدن بشری نقشی نمی‌تواند به عهده گیرد و اقتضای جامعه و مسائل گوناگون جامعه مربوط به اسلام نیست. می‌فرمایند:

«گاهی می‌شنوید گفته می‌شود که «دیپلماسی را ایدئولوژیک نکنید»، با ایدئولوژی مربوط / نکنید / یعنی اسلام در مسئله سیاست خارجی و مسائل بین‌المللی بایستی اظهار نظری نکند؛ در مسئله اشاعه خیر، اقامه عدل، مقابله با شرور، مقابله با ظلم، جلوگیری از آشزار عالم، در این زمینه‌ها، اسلام کاره‌ای نیست. در این عرصه‌های مهم زندگی بشری، اسلام نه مرجع فکری باشد، نه راهنمای عملی باشد؛ این اصراری است که دارند. حالا علت این اصرار چیست، منشأ آن چیست، از کجا شروع شده، این‌ها دیگر بحث‌های مربوط به صحبت امروز من نیست» (۱۴۰۰/۸/۲)

نکته‌ای که نباید از آن غفلت شود حضور تاریخی انقلاب اسلامی است و عدم گسست انقلاب با اصول و مبانی اصیلی که در این تاریخ به

میان آورده، در مقابل جهان متجدد و نظام لیبرال دموکرات که در بی‌آیندگی به سر می‌برد.

۳۹- در این که اخلاق را همیشه چیزی ورای اخلاق نگه می‌داشته و نگه می‌دارد، حرفی نیست. سؤال این جا است: ماهیت آن چیزی که اخلاق را نگه می‌دارد چه چیزی است که اولاً: اخلاق، اخلاق باقی بماند. ثانیاً: آن اخلاق فاجر باشد؟ اگر عصر ما را عصر بی‌اخلاقی و بی‌ارزش شدن ارزش‌ها می‌دانند، آیا این حکایت از آن ندارد که اخلاق بی‌ریشه شده، زیرا انسان‌ها در فضای بی‌تاریخی نمی‌دانند کجا هستند و به چه آینده‌ای باید نظر کنند که مطابق آن آینده، اخلاق خود را شکل دهند؟ تا نه به زندگی، «نه» گفته باشیم و نه گرفتار هوسرانی‌های حاصل از نیست‌انگاری جهان مدرن شویم؟ آیا این انقلاب اسلامی نیست که با نگاه به بشر جدید، جهان جدیدی را مقابل ما گشوده است تا در کنار سلحشوری و شجاعت، اخلاق به اوج خود برسد؟ و ما این را در سرداران و امام شهدا تجربه کردیم تا ناظر راه حلی باشیم جهت عبور از مشکلاتی که تاریخ غرب‌زدگی ما در ما نهادینه کرده است؟

۴۰- وقتی نسبت انسان با تاریخی که در آن به سر می‌برد گسسته شد، به همان معنایی که در روایات ما بر شناخت زمان تأکید شده، آری! وقتی نسبت انسان با زمان و تاریخی که در آن به سر می‌برد گسسته شد، فهم‌ها تیره می‌شود و ناتوانی در عمل پیش می‌آید، زیرا فهم آدمی با عالمی که دارد و تعلقش به آن عالم، تعین می‌یابد و اگر آدمی عالم نداشته باشد، فهم او پریشان و پراکنده است و به همان اندازه اخلاقش پریشان و پراکنده

خواهد بود. البته منظور از زمان و تاریخ، حادثه‌ای است که در وجود مردمان و عالم ایشان اتفاق می‌افتد و دوام می‌یابد و مردمان در طی زمان آثارش را می‌بینند.

حضور در تاریخی که با مدرنیته شروع شد منجر به اخلاقی گشت که اخلاقِ نظم و قانون است برای شکل دادن به اجتماع و انسانی که خود را گسترده‌تر از انسانی می‌داند که در قبیله خود حضور داشت. این انسان، یعنی انسان جدید می‌توانست با چنین وسعتی که در خود احساس می‌کند، رو به سوی ملکوت بیندازد و در آغوش خدا به سوی خداوند باشد، یعنی حکایتی از طلوع انسان آخرالزمانی گردد ولی با سیطره کمیت بر روح و روان او از آن نوع حضور عقب افتاد تا آن که با انقلاب اسلامی و حضور در «جهان بین دو جهان»، آن انسان به خود آمد که چه می‌تواند باشد، با هویت ایرانی بودن و مسلمان بودن و مدرن بودن. آیا در این حالت نیست که اخلاق به معنای واقعی جای خود را می‌یابد و رعایت قانون، مسبوق به چنین اخلاقی ممکن خواهد بود؟ در حالی که تجربه نشان داده اخلاق به صرف رعایت قانون از عهده از میان بردن هیچ فسادِ برنمی‌آید.

۴۱- اگر رابطه‌ای بین «مسئله داشتن» و «مسئولیت داشتن» هست، که هست، مسئله ما در این تاریخ چیست و مسئولیت ما کدام است؟ آیا می‌توان به امکانی فکر کرد که راهی مقابل ما گشوده شود و وفق تازه‌ای مدّ نظر آید که به زندگی دیگری، ورای زندگی متجددمآب کنونی راهنما باشد؟ چه چیزی در تاریخ ما با انقلاب اسلامی رخ داده است که نه زندگی گذشته می‌تواند کفافِ بودن ما را بدهد و نه زیست جهان مدرن؟

آیا نوعی آمادگی در راستای اتحاد ظاهر و باطن و تحولی در جان‌ها در حال وقوع نیست تا زبان، شأن حقیقی خود را باز یابد و زبان دل و جان شود و زبان انسان‌ها ظهور «وجود» باشد؟ همه چیز حکایت از آن دارد که مسئله ما گشوده شدن به چنین آینده‌ای است و با پذیرفتن مسئولیت تحقق آن، به خودآگاهی لازم و بسط وجود خود دست می‌یابیم. برای عبور از بی‌اخلاقی‌ها که ما را فرا گرفته، باید به چنین راهی فکر کرد که با انقلاب اسلامی تقدیر ما شده است. آیا راه عبور از بداخلاقی‌ها را با تأکید بر این راه نمی‌توان دنبال کرد تا یک‌شبه ره صدساله را طی کنیم و همواره ذیل غرب قرار نگیریم؟

۴۲- آری! خودآگاهی نسبت به آنچه هستیم و کاری که می‌کنیم، تعادل و اصالت را به وجودمان برمی‌گرداند و این تعادل موجب بهبود در رفتار و کردار و گفتار ما می‌شود، در حالی که این خودآگاهی آموختنی نیست بلکه توجه به درک موقعیت تاریخی‌مان است و امکاناتی که انقلاب اسلامی به عنوان شرایط تاریخی اکنون ما برای ما پیش آورده، آن نوع خودآگاهی و درک امکاناتی که توانستیم به کمک آن تجاوز صدام حسین را با همه پشتیبانی‌هایی که از او شد دفع کنیم، به جهت اراده‌ای که چشم‌انداز تاریخی انقلاب اسلامی مقابل ما گشود و ما با تذکرات امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با فهم تازه‌ای از خود روبه‌رو شدیم و همیشه این‌طور بوده که هر تاریخی با چشم‌اندازی که موجب امید و اراده شود گشوده می‌گردد و روحی را در مردم آن زمانه پدید می‌آورد که سرنوشت خود را در گرو حضور در آن تاریخ جستجو می‌کند و احساس توانایی خاصی

به آن‌ها دست می‌دهد که در مقابل مشکلاتی که پیش می‌آید خود را نمی‌بازند و بسط وجود خود را در به ظهور آوردن همان توانایی‌ها احساس می‌کنند، در آن حدّ که گویا هر کس مسئول آفریدن خود می‌شود در شخصیتی نو.^۳ آیا توجه به این امر یعنی درک موقعیت تاریخی که خداوند برای ملت ما مقدر کرده، راهی جهت بهبود در رفتار و کردار ما نیست تا بیش از پیش بر آن تأکید کنیم؟

۴۳- اگر آقای دکتر رضا داوری معتقدند: «جهان متجدد در پایان راه خود گرفتاری‌ها دارد و دیگر چشم‌اندازی پیش رویش پیدا نیست.»^۴ باید از خود پرسید ما تاریخ خود را چگونه باید شروع کنیم که به چنین پایانی نرسیم، در حالی که نمی‌توان از تاریخی که با مدرنیته پیش آمده بیرون آمد؟ آیا در همین جا نیست که باید به «جهان بین دو جهان» فکر کرد که با انقلاب اسلامی شروع شده و به تعبیر دکتر داوری تنها دین اسلام و رهبری دینی می‌توانست چنین نهضتی را به وجود آورد و راه برسد... کاری بزرگ، یعنی سرنگون کردن نظام سلطنتی صورت گرفت و کار بزرگ دیگر، اسلامی کردن کشور بود.^۵ آیا می‌توان گفت حال که با تاریخ تجدید، بشری دیگر با فهم و درک دیگری پدید آمد، آن بشر در ادامه

۳- رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» در تاریخ ۱۴۰۰/۰۸/۲۶ فرمودند: «همه باید احساس مسئولیت بکنند و همه هم توجّه بکنیم که بدون تلاش، بدون مجاهدت فی سبیل‌الله، بدون تحمّل بسیاری از سختی‌ها هیچ ملّتی به جایی نمی‌رسد؛ حالا [برای] ما هم اگر چنانچه سختی‌هایی هست، ان‌شاء‌الله تحمّل این سختی‌ها ملّت ایران را به اوج خواهد رساند، به قلّه خواهد رساند...».

۴- به کتاب «اخلاق در زندگی کنونی» از آقای دکتر رضا داوری رجوع شود.

۵- گزینشی از صفحات ۳۳۹ و ۳۴۰ کتاب مذکور.

خود نیاز ندارد تا با حضور در ساحت قدس، حضور تاریخی خود را کامل کند؟ امری که انقلاب اسلامی به عهده گرفته تا دوران نیست‌انگاری بشر پایان یابد.

۴۴- اگر بنا بر آن است که برای دستیابی به علم باید ندایی از درون، جانِ اهل نظر و اهل علم را در بر بگیرد و آن‌ها را به سوی آن علم و آن نظر بخواند تا بتوانند به فردا نظر کنند و چشم‌انداز آن را بنگرند، باید از خود پرسید ما برای فردای خود منتظر چه علمی باید باشیم که ما را در فردای خود حاضر کند؟ فردایی که جهانی است بین دو جهان و علم آن، علم جامعه و زمان است، در عین آن که به حقایق قدسی اشاره دارد. آیا می‌توان خود را آماده گوش سپردن به آن ندا کرد؟ جز این است که آن ندا تنها از تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده است به گوش می‌رسد؟

۴۵- با مرگ خدا به همان معنای بی‌ارزش شدن ارزش‌ها در فرهنگ مدرنیته، هیچ چیز برای ما از آن به بعد مهم نیست، همه چیز به شکل متساوی بی‌ارزش می‌شود و ماورای خواست و اراده ما، اموری که آن‌ها را امور قدسی می‌دانستیم، از میان می‌رود و این تنها زندگی ما نیست که در این شرایط اهمیت خود را از دست می‌دهد، بلکه همه چیزهایی که ما با آن‌ها درگیر هستیم همین گونه می‌شوند. همه چیزها به یکسان بیهوده می‌گردند و با درک چنین موقعیتی جستجو برای یافتن سرچشمه جدیدی برای امر اُلوهی شروع می‌گردد تا امور معنوی یک بار دیگر به عنوان اموری مهم جلوه کنند و انسان حالت قدسی خود را باز یابد.

آیا به این فکر کرده‌اید که از نظر بشر جدید، در جهانی که او حاضر نباشد و احساس حضور نکند، هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند برای او مهم باشد؟ آیا با انقلاب اسلامی احساس حضور در جهان، به صورتی زنده و قدسی فراهم نشده است؟ آیا بدون آن حضور ما از تبدیل شدن به آنچه باید باشیم باز نمی‌مانیم و آیا از این جهت برای درک معنای خود نیاز نداریم تا انقلاب اسلامی را پاس بداریم؟

۴۶- باید فکر کنیم چه چیزی به ما نزدیک و چه چیزی از ما دور است. آن چیزی که از ما دور است نقشی در کمک کردن به ما برای تبدیل شدن به آنچه در ذات خود هستیم و باید به سوی آن راهجویی کنیم، ندارد. آیا انقلاب اسلامی برای شهدا نزدیک‌ترین چیزی نبود که می‌توانستند از طریق انقلاب آن کسی بشوند که باید می‌شدند؟ در این حالت است که تقوا موجب می‌شود تا ما نزدیکی و دوری امور را درست درک کنیم و مواظب پوچ کردن اموری باشیم که سخت با ارزش‌اند، مانند دلسوزی برای مردم و احترام به سالخوردگان و گشودگی نسبت به سایر انسان‌هایی که مانند ما فکر نمی‌کنند ولی انسانیت خود را زیر پا نگذاشته‌اند و این در صورتی برای ما محقق می‌شود که قصد ما در این امور الهی باشد. آیا برای چنین بودنی راهی جز نظر داشتن به حضور بیکرانه و جاودانه‌ای که در خود داریم، و با حضور در انقلاب اسلامی می‌توان آن را احساس کرد، برایمان پیش می‌آید؟

۴۷- چیزی که ما واقعاً نیاز داریم، تعلقی عمیقاً ریشه‌دار به جایگاهی است خاص که عبارت است از نوعی از تعلق که در آن تعلق چیزهایی که

با آن‌ها درگیر هستیم واقعاً مهم باشند. آیا این همان حضور تاریخی ما نسبت به انقلاب اسلامی نیست، با آن همه شهیدی که خودشان آن حضور تاریخی را به خوبی در خود درک کردند و عالی‌ترین احساس از خود را که بالاتر از آن ممکن نبود، در خود یافتند؟ امری که با فرهنگ مدرنیته و با مرگ‌خدایی که نیچه متوجه آن شد، از دست دادیم و حال باید با نوعی دیگر از زندگی و با نظر به فیض الهی آن را دوباره به دست آوریم. آیا در این رابطه به موهبتی که می‌تواند مجدداً شورمندی در ایمان را به ما برگرداند، فکر کرده‌اید؟

۴۸- برای احساسی قابل پذیرش و راضی‌کننده که باید از خود داشته باشیم، لازم است خود را در جایی قرار دهیم که آن‌جا و آن موقعیت، اولاً: وجود ما را معنا بخشد. ثانیاً: بتوانیم آن موقعیت را از آن خود نماییم و احساس کنیم آن موقعیت برای ما امری است که روحاً می‌توانیم در آن سُکنی گزینیم و مسلماً هیچ چیز مهمی در دنیا و در جهانِ کمیت‌ها برای ما وجود ندارد که چنین اهمیتی داشته باشد، زیرا هیچ کدام از آن‌ها برای چیزی که هستیم و «بودن» ما را در بر می‌گیرد، نیستند و ملاحظه کرده‌اید که امور مشابه آنچه در جهانِ کمیت‌ها در نزد ما می‌باشند، کم نیست، مگر حضور تاریخی ما، که در این زمانه همین انقلاب اسلامی است و می‌توانیم آن را از آن خود سازیم و رابطه خاصی که رابطه‌ای است الهی، با آن برقرار کنیم، در حالی که با دیگر امور نمی‌توان چنین رابطه وجودی برقرار کرد مگر در بستر انقلاب اسلامی، زیرا انبوه امور و یا چیزهایی که اطراف ما پراکنده‌اند، برای ما اهمیت چندانی ندارند تا احساس کنیم در عالم

آن‌ها می‌توانیم سُکُنی بگزینیم و این به جهت فقدان حضور خداوند است که در آن امورِ پراکنده پیش آمده، اموری که اهمیتی و رای استفاده ابزاری برای ما ندارند، در حالی که همین چیزها می‌توانند به ما امکان سکونت کردن در زمین را عطا کنند و ما را نسبت به آنچه هستیم یاری دهند و این وقتی است که درخندگی چیزها را در خلال نوعی قداست بنگریم که چگونه هر چیز به صورتی حکیمانه در جای خود و در نسبتی درست با دیگر موجودات قرار دارد و البته در این صورت دیگر این‌طور نخواهد بود که با نگاهی تکنولوژیکی بتوانیم هر طور خواستیم و امیال ما اقتضاء کرد، آن‌ها را در اختیار بگیریم. آیا در این زمانه تنها با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی و اهدافی که در این رابطه برایمان پیش می‌آید، نیست که عالم و آدم برای انسان معنای حقیقی خود را می‌نمایانند؟ آیا در این مورد فکر کرده‌ایم؟

۴۹- خدای فیلسوفان خدایی نبود که به طور مشخص و با اراده‌ای خاص، در زمان و نزد ما حاضر باشد تا ما بتوانیم او را در اموری که او را آشکار می‌کند، بیابیم و معنای «مرگِ خدایی» که نیچه می‌گوید، یعنی آن خدا نمی‌توانست در امور زندگی حاضر باشد و به زندگی شور ایمانی ببخشد و توجه به «مرگِ خدا» به این معنا که نیچه متذکر می‌گردد زمینه‌ای می‌شود تا در امور خود با حضوری عمیق‌تر با خداوند روبه‌رو شویم و در نسبت با همه چیز حضور خدا را در جان خود در میان داشته باشیم و زندگیِ ما اهمیتی عمیق پیدا کند و خدا را در جهان‌مان حاضر بیابیم.

خدا به عنوان سرچشمه شور ایمانی برای ما مهم است، نه از آن جهت که برای کامیابی خود نیاز به او داریم، بلکه از آن جهت که ما را به نوعی از مشغولیت با جهان می‌کشانند که با عبادات خود با او به نیایش بنشینیم و اُنس بگیریم و او را در جهان تجربه کنیم، به کمک وظایفی که انبیاء الهی در پیش روی ما نهاده‌اند. آیا این نوع اُنس و ارتباط با خدا که در مواجهه با مشکلات و با مسائلی پیش می‌آید که در مسیر توحید با آن روبه‌رو می‌شویم، همانی نیست که در انقلاب اسلامی تجربه شد و دعای کمیل شب‌های جمعه مسجد دارخوین در لشکر امام حسین ♦ را پیش آورد؟

۵۰- در راستای انقلاب اسلامی و تجربه بهترین عشق به این نکته نظر کنید که ایمان به خدا، ایمان به افق انتظار صرف است، امیدی که بن‌بست‌ها را می‌گشاید و پیش‌بینی‌های محاسبه‌گرانه را در هم می‌ریزد. آیا به این نکته فکر کرده‌اید که چگونه در مسیر توحیدی هنگامی که هر امکانی منتفی است و گویا ما با بن‌بست روبه‌رو شده‌ایم، تازه راه به سوی خدا هموار می‌شود و حضور خدا را در آغازی زنده‌تر می‌توانیم تجربه کنیم؟ به همان معنایی که فرمود: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت / ۶۵) این نوع تجربه حضور خدا غیر از باور به خداوند است. مثل تجربه‌ای است که با دوستی و یا با ایثار برای انسان پیش می‌آید. حال آیا در راستای تجربه بهترین‌ها در زندگی که مثل تجربه خدا باشد، امکان تجربه حضور در تاریخ انقلاب اسلامی برای ما در میان نیست، آن‌طور که با روبه‌رو شدن با شهادت شهید حججی و شهید حاج قاسم سلیمانی پیش آمد؟ بنده آن

تجربه را بهترین تجربه در این تاریخ می‌دانم. معامله‌ای در کار نبود، هدیه‌ای بود که خداوند عطا کرد، بدون آن که ما تصور آن را داشته باشیم و اراده کرده باشیم تا پیش آید، خداوند در آن صحنه‌ها ما را به امری به ظاهر ناممکن رهنمون شد. این آن چیزی است که با انقلاب اسلامی پیش آمد و شهدا قهرمان این میدان بودند، زیرا به جای آن که در این عشق به دنبال گرفتن چیزی باشند، فهمیدند همه چیز را باید از دست بدهند تا آن را که ما در تجربه دوستی‌ها و ایثارها، بهره‌اندکی از آن را می‌یابیم، تماماً به دست آورند. آن‌ها از دوست داشتن کسانی شروع کردند که معلوم نبود دوست‌دارشان باشند و به کسانی ایثار می‌کردند که معلوم نبود آدم‌های خوبی باشند، ولی دیدند آن آدم‌ها به آن ایثار محتاج بودند. آیا می‌توان گفت هر کس این نوع دوست داشتن‌ها را تجربه نکرده است، خدا را نمی‌شناسد، هر چند صدها دلیل بر وجود خدا داشته باشد؟ حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در راستای عشق به انسان‌ها سفره انقلاب اسلامی را گشودند تا ما با حضور بر سر این سفره بتوانیم با حضور در این تاریخ، عشق را به بهترین شکل تجربه کنیم. آیا جز این است که تجربه حضور خداوند را در تجربه عشق می‌یابیم، وقتی در دوست داشتن بی‌باک و بی‌احتیاط باشیم؟ به قول مولوی:

لابالی عشق باشد نی خرد عقل آن جوید کز آن سودی برد

شهدا دعا نکردند که شهید نشوند، دعا و نیایش کردند که این عشق را با شهادت‌شان به انتها برسانند. آن‌ها تنها تجربه هر چه بیشتر همین عشق را می‌خواستند، آن‌ها را به بهشت رفتن و به جهنم نرفتن چه؟ آیا به عشق خدا

که به خود عشق می‌ورزد فکر کرده‌اید؟ عشقی که خودِ عشق در صحنه است و نه عشق به چیزی. شرمساری شهید احمد کاظمی و شهید حاج قاسم سلیمانی از این که شهید نشده بودند، به جهت آن بود که نمی‌خواستند آنچه را در شب‌های حمله به آن‌ها داده شده بود از دست بدهند و آن‌ها را به زندگی برگردانند.^۶

۵۱- بازگشت به تفکری که به حاشیه رفته: راستی را! تفکر چیست و ما را به چه می‌خواند؟ در شرایط و تاریخی که باید خوب فکر کرد، آیا این خطر ما را تهدید نمی‌کند که گمان کنیم آگاهی‌های فراوانی که داریم، تفکر است؟ در حالی که «تفکر» ربطی تنگاتنگ با زمانه دارد و به همین جهت شعارهای قرن دهم نمی‌تواند عالم امروز را جلو ببرد، زیرا تقدیر امروز با تفکر دیگری جلو می‌رود، تفکری که معطوف به حضور تاریخی انقلاب اسلامی است، با نظر به شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه». و با این تفکر می‌توان به زندگی جدید وارد شد و بدین لحاظ می‌توان به سخن آقای دکتر رضا داوری توجه کرد که می‌فرمایند:

۶- شهید حاج قاسم سلیمانی به دخترش فاطمه می‌نویسد: «فاطمه عزیزم این چند صفحه را برای تو می‌نویسم چون می‌دانم مقدسانه مرا دوست داری نمی‌دانم چرا این حرف‌ها را برایت می‌نویسم اما احساس می‌کنم در این تنهایی و غربت و غم نیاز دارم با کسی عقده دل باز کنم. آه مرگ خونین من، عزیز زیبای من، عروس حجله من کجایی؟ چقدر مشتاق دیدارت هستم، آه وقتی بوسه انفجار تو همه وجود مرا در خود محو می‌کند، دود می‌کند و می‌سوزاند، چقدر این منظره را دوست دارم. در راه عشق جان‌دادن چه زیباست، خدایا سی سال برای این لحظه مبارزه کرده‌ام، با همه رقبای عشق درافتاده‌ام، ده‌ها زخم برداشته‌ام، این نو عروس حق من است... پدر غریب ۸۷/۱۰/۱۷ دمشق.»

«فلسفه جدید اروپایی، فلسفه‌ای است که اگر آن را سخن مدرنیته بدانیم، دور نرفته‌ایم و چون مدرنیته جهانی شده است اهل فلسفه هر جا که هستند و به هر کشوری که تعلق دارند باید با آن فلسفه آشنا شوند.»^۷

حال باید متوجه باشیم که ما در مواجهه با فلسفه غرب با انسانی روبه‌رو هستیم که در فضای مدرنیته تنفس می‌کند و در عین حال می‌تواند در همان تاریخ و در همان زمانه تفکری مناسب عالم خود را داشته باشد که بنده آن تفکر را تفکر آخرالزمانی می‌دانم. تفکری که می‌خواهد همه عوالم وجود را تجربه کند و لذا بیش از پیش به طبیعت نظر دارد که به یک معنا تجربه بعد غربی و عقلانی او است، زیرا انسان آخرالزمانی، انسانی است که می‌تواند مطابق حضور تاریخی‌اش، ابعاد قلبی و اشراقی خود را با ابعاد مفهومی و عقلانی‌اش جمع کند. در حالی که انسان غربی با نظر به طبیعت، از ابعاد شرقی خود غافل گشت و در نتیجه به جای تعامل با طبیعت، تجاوز بر طبیعت را پیشه کرد. آیا انقلاب اسلامی حاصل مواجهه انسان متفکری به نام امام خمینی نیست که متوجه روح زمانه خود شد، زمانه‌ای که در مواجهه با طبیعت باید از وجه اشراقی انسان غفلت نشود؟ و معنای این که گفته می‌شود «انقلاب اسلامی؛ طلوع جهانی بین دو جهان» است، آیا بدین منظور نیست؟

۵۲- به سوی جمهوری اسلامی در جامعه: آیا با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت واژه «جمهوری اسلامی» به عنوان به میدان آمدن رأی و نظر

مردم، تنها تا کنون در محدوده انتخاب دولت‌ها مطرح بوده است و هنوز وصف جامعه ما نشده است، جامعه‌ای با انسان‌هایی گشوده نسبت به شخصیت و به آراء و نظرات همدیگر؟ و این ناشی از آن نیست که هنوز به انسانی که باید در بستر تاریخی انقلاب اسلامی به ظهور آید، فکر نکرده‌ایم؟ در حالی که نیاز داریم بدانیم در چه جهانی زندگی می‌کنیم و با خود و با جهان خود چه نسبتی داریم و در آن چگونه به سر می‌بریم، به خصوص وقتی متوجه شویم انسان‌ها در ذات خود محل تعلیم و تجلی اسماء الهی می‌باشند و می‌توانند در مواجهه با دیگران به آنچه در ذات خود هستند نزدیک شوند و در شخصیت خود همانی بشوند که در ذات خود هستند. آیا آگاهی به چنین موقعیتی در هستی، آغاز تولد «جمهوری اسلامی» در جامعه ما نخواهد شد؟

۵۳- متفکرترین متفکران در این دوران: با توجه به حضور تاریخی انقلاب اسلامی، آیا نمی‌توان گفت: اگر بخواهیم در مورد هر مسئله‌ای در این تاریخ بیندیشیم باید از موضع و بر مبنای انقلاب اسلامی به آن نظر کنیم و در غیر این صورت از نظر «تفکر» از زمانه خود عقب می‌مانیم؟ و آیا جز این است که معنای حضور در تاریخ انقلاب اسلامی را باید در سیره شهیدانی دنبال کرد که انقلاب اسلامی را در این زمانه، عین حقیقت اسلام می‌دانستند؟ اسلامی که تنها راه رجوع بشر به خودِ راستین‌اش است و آن اسلام می‌تواند جواب اصیل‌ترین و بنیادی‌ترین طلب انسانِ آخرالزمانی باشد، زیرا فرشته وحی آن را از آغازین‌ترین آغازها یعنی حضرت ربّ العالمین به بشریت عطا کرده تا بشریت در هر تاریخی که

هست با تجلی اسماء الهی، در بستر اسلام بی‌مأوا نباشد و خود را در بهترین عالم حاضر کند و با خاطره‌ها و نفعات قدسی به سر برد.

آیا می‌توان گفت مسائل انقلاب اسلامی مسائل انسان این دوران است تا با دغدغه‌هایی که نسبت به آن انقلاب دارد، به امکانات جدیدی برای ظهور تفکرات سیاسی اجتماعی مخصوص این دوران دست یابد؟ اگر چنین است، آیا حضرت امام روح الله «رضوان الله تعالی علیه» و حضرت امام خامنه‌ای «حفظه الله تعالی» متفکرترین متفکران این تاریخ نیستند؟ زیرا نسبت به انقلاب اسلامی، یعنی روشنی‌گاه «وجود» در این زمانه، دغدغه‌مندترین بودند و می‌باشند؟

در این کلمات بر این افق بر آمده‌ایم تا دیگر بار برای خود تفکری را تجربه کنیم که منشأ نسبتی است با هر کس که خود را ذیل متفکرترین متفکران به دست آورد و از بیهودگی رها شود. آیا آمدن ما به سوی انقلاب اسلامی و به سوی متفکرترین متفکران، تنها راهی نیست که باید طی می‌کردیم تا «تفکر» نمیرد؟ آن دوست‌داشتنی‌ترین راه برای احساس بودن خود؟

۵۴- اگر عصر، عصر انقلاب اسلامی است و تفکر در بستر حضور در تاریخی که به ظهور آمده ممکن است، آیا می‌توان گفت در حساس‌ترین شرایط نسبت به «تفکر» قرار دادیم و باید از خود بیرسیم تفکر در این زمانه ما را به چه می‌خواند که اگر متوجه آن نشویم گرفتار اکنون‌زدگی و سرگردانی می‌شویم؟

اگر فکر، عبارت از حرکت و سیر است از جزء به کلّ و از موضوع به مبادی و از واقعیت به حقیقت و از موجود به وجود و از آگاهی به خودآگاهی و از ظاهر به باطن، آیا با توجه به این امر، امروزه «تفکر» نظر به حقیقت و آیدوس انقلاب اسلامی نیست، تا همه ابعاد تفکر در چنین بستری به ظهور آید؟ زیرا «فهم»، درک تقدیری است که انسان با درک آن تقدیر در همان عالمی که باید در آن حاضر باشد، حاضر می‌شود. مهم آن است که بدانیم «تفکر» آن فهم ظاهری و آن عقل جزئی نیست که تصور کنیم در عصر ارتباطات و توسعه اطلاعات به دست می‌آید.

با متوقف شدن در حسّ، نسبت بین علوم روز که در مقام آگاهی ظاهری است، با خودآگاهی حکمی و فلسفی، به معنای حقیقی آن قطع شده و تفکر، ما را دعوت می‌کند متوجه چنین امری باشیم تا در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده از قطع رابطه مذکور غفلت نکنیم. آیا می‌توان حضور در تاریخ انقلاب اسلامی را توجه به چنین امری دانست تا سیر ما از آگاهی به خودآگاهی باشد و تفکر به جامعه برگردد؟

۵۵- تفکر حقیقی در این تاریخ پرسش از ماهیت و حقیقت تفکر جدید است، تفکری که منشأ مشکلات بشر امروز شده است، زیرا پرسش از ماهیت و تفکر جدید ما را متوجه این امر می‌کند که هر مسئله‌ای اگر خود را در بستر حقیقت جای نهد و نقص خود را پنهان نکند، روزی سر باز می‌کند و هرج و مرج و آشفتگی حاصل از آن پنهان‌کاری‌ها بالاخره به نحوی آشکار می‌شود. آیا انقلاب اسلامی همان بستر ظهور حقیقت در این تاریخ نیست برای عبور از بحران‌هایی که بشر جدید گرفتار آن

شده‌است، تا فکر و ذکر را به میان آورد؟ زیرا «تفکر»، راه حل برون‌رفت از اختلاط و التقاط است و در متن حضور در تاریخی که خداوند اراده کرده است به ظهور می‌آید و راز آن که شهدا تا آن اندازه به انقلاب اسلامی دل بسته بودند در همین امر بود که می‌دانستند با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی تفکری ظهور می‌کند که راه حل برون‌رفت از همه مشکلاتی است که غرب‌زدگی ما پیش آورده است، امری که جریان روشنفکری متوجه آن نیست و تنها بر مشکلات تمرکز می‌کند و گمان دارد با دست گذاشتن روی مشکلات و با قهرمان‌نمایی‌های خود کاری را پیش می‌برد.

۵۶- بشر عصر جدید با تأکید بر همانی که هست و نه آنچه باید باشد، خود را خدایگان عالم می‌پندارد، به آن معنا که خود را عامل بودن آنچه هست و عامل نبودن آنچه نیست، می‌شناسد. با چنین تصویری از خود لزومی به نقش امور قدسی و ماورائی در امر حکومت و قانون نمی‌بیند و اساساً وجهی برای به میان آمدن حکومت دینی در این تاریخ در نظر ندارد، مگر آن که این بشر معنای فراخ‌تری برای خود مدّ نظر آورد. در این صورت است که وقتی حکومت دینی به میان آید، آن حکومت را به معنای شروع دوره‌ای بعد از دوره گذشته جهان مدرن در نظر می‌گیرد و می‌فهمد عصر تزلزل اُومانیته و سکولاریسم شروع شده که عصر رفتن از آگاهی علمی به سوی خودآگاهی و از آنجا سیر به سوی دل‌آگاهی حکمی است. آیا این چاره کار مشکلات بشر در این دوران نیست، چاره و راه کاری که با نوعی تفکر همراه است؟ تفکری که با نظر به حوالت

تاریخی بعد از تاریخ خرد مدرن مدّ نظر انسان می‌آید و انسان را با «وجود» مواجه می‌کند تا آماده تجلیات اشراقی در موضوعی شود که مدّ نظر دارد و به آن فکر می‌کند.

۵۷- تفکر در منظر امام رضا ♦: با توجه به این که امام رضا ♦ می‌فرمایند: «لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ» حضرت در این سخن عبادت حقیقی را زیادی نماز و روزه نمی‌دانند بلکه آن را تفکر در امر الهی می‌دانند. باید پرسید اولاً: امر الهی چیست؟ و ثانیاً: تفکر در امر الهی چگونه است. آیا امر الهی همان نور توحیدی نیست که در عالم جاری است و در صحنه‌های مختلف تاریخ مانند تاریخی که انبیاء الهی به ظهور می‌آورند، خود را می‌نمایاند؟ تفکر نظر به چنین آینه‌هایی می‌باشد، آینه‌های ظهور توحید که افراد یک اجتماع را به امت واحدی تبدیل می‌کند و ما آن را در ابتدای انقلاب و در سال‌های دفاع مقدس به طور کاملاً روشن تجربه کردیم و گویا بنا بر آن است که پس از تجربه‌ای که از امت واحد خود داشتیم، هر کس به نوعی خودی از خود بنمایاند و در نتیجه اختلافی به میان آید تا باز نوری از توحید با بازگشت پیامبر خدا ﷺ به تاریخ ما به درخشش آید و نسبت انسان‌ها با رسول خدا ﷺ و قرآن بازخوانی و مستحکم گردد، به همان معنایی که قرآن در آیه ۲۱۳ سوره بقره فرمود: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» مردمان امت واحدی بودند و چون گرفتار اختلاف شدند خداوند پیامبران را برانگیزاند تا بشارت دهند به آنچه در

جمع توحیدی‌شان به آن می‌رسند و بیم دهند نسبت به آینده آشفته‌ای که با اختلافاتی که بدان دامن می‌زنند، برایشان پیش می‌آید و با پیامبران کتاب نازل کرد، کتابی که به حق نازل شده بود برای آن که در بین آن‌ها نسبت به اختلافاتی که داشتند، داوری کند.

آیا در این تاریخ جایگاه انقلاب اسلامی برگشت پیامبر خدا ﷺ و برگشت قرآنی نیست که به حق داوری می‌کند، برای نجات جهان اسلام از پراکندگی که گرفتار آن شده‌اند تا از این طریق مرز جهان اسلام با متکبران معلوم شود و جبهه مستضعفان جهان شکل گیرد و معنای برگشت به فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام که وعده آخرالزمانی قرآن است در چشم‌انداز مردمان به ظهور آید. آیا جز این است که باید متوجه معنای حضور تاریخی انقلاب اسلامی بود که چگونه به یگانگی امت اسلامی می‌نگرد و از این طریق تفکر در امر الهی که نظر به امت واحده است، محقق می‌شود؟ راستی! چرا حضرت رضا علیه‌السلام تأکید دارند تا عبادت را تفکر در امر الهی بدانیم؟ آیا تفکر به این معنا در این زمانه همان حضور در تاریخ انقلاب اسلامی نیست؟

۵۸- حضوری متفکرانه در جهان: در آگاهی به زمانه و آگاهی به تاریخی که در آن به‌سر می‌بریم، با هزاران راز نهفته روبه‌رو هستیم و در بعضی از مراحل این تاریخ، مثل سال‌های دفاع مقدس، ما با چهره‌ای از رازهای نهفته آن روبه‌رو می‌شویم و باز تاریخی که ما در آن به‌سر می‌بریم همچنان ادامه می‌یابد و در مرحله‌ای دیگر با شهید حججی به عنوان آغاز نحوه‌ای دیگر از بودن خود در این تاریخ روبه‌رو گشتیم.

آگاهی به روحی که انقلاب اسلامی را فرا گرفته به ما کمک می‌کند تا معنای حضور تاریخی خود را دریابیم و از آن جایی که «تفکر»، اساساً تاریخی است، با خود آگاهی نسبت به حضور تاریخی خود، می‌توانیم متفکرانه در جهان حاضر شویم و از آن جایی که هیچ متفکری بدون حضور در زمانه خود نمی‌تواند رشد کند، آیا مسیر رشد ما در این تاریخ، حضور در تاریخی نیست که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده؟ آیا جز این است که برای فهم هر متفکری باید به حضور تاریخی او در زمانه‌ای که حاضر بوده، نظر کرد؟

هر متفکری اندیشه خود را به سرنوشت زمانه و تاریخی که در آن به سر می‌برد -که محل ظهور اراده الهی است- گره زده است، آیا اگر ما نیز سرنوشت خود را به آنچه در انقلاب اسلامی نهفته است، یعنی به روح انقلاب اسلامی، گره زنیم، آن‌طور که شهدا چنین کردند، گرفتار امور روزمره نمی‌شویم و عملاً بیرون از آنچه به عنوان آینده‌ای دیگر در حال وقوع است، نمی‌مانیم؟

۵۹- ملکوت آسمان و زمین در دسترس است: در فضا و در تاریخی که زندگی زمینی به نور و وحی آسمانی منور شود و معارف الهی و الهامات ربّانی بر جان‌ها وزیدن آغاز کند، خداوند است که جان‌ها را در اختیار می‌گیرد و شأن انسان‌ها را تعیین می‌کند و مردمان می‌یابند که با تقوای الهی چگونه جان‌شان نسبت به دریافت حقایق گشوده می‌شود و این جا است که وضع فلاکت‌بار حکومت‌های غیر الهی را درک می‌کنند و در

این جا بود که جایگاه اساسی انقلاب اسلامی جهت تحقق حکومت الهی برای مردم ما فهم شد و انقلاب اسلامی شکل گرفت.

با توجه به امر فوق است که باید نسبت به تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده است، درست فکر کنیم تا متوجه شویم اُنس با ملکوت خداوند در این زمانه امر غریبی نیست که غیر قابل دسترس باشد و در این فضا است که انسان به خوبی خود را مخاطب این کریمه می‌یابد که می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ». (اعراف/۱۸۵)
آیا آن مردمان در ملکوت آسمان‌ها و زمین نظر نمی‌کنند؟

با ظهور انقلاب اسلامی در این تاریخ، روح انسان‌ها آماده انقلابی درونی شده تا «سیاست» عین «دیانت» گردد، به جای آن که انقلاب اسلامی در حد سیاست‌های عرفی زمانه تقلیل یابد و از حضور تفکری که منور به حکمت متعالیه است، غفلت شود. در حالی که حکمت متعالیه به ما آموخته است که بدانیم خداوند از مظاهر و از اسماء‌اش جدا نیست، با توجه به این امر آیا می‌توان به این نکته فکر کرد که خداوند در بعضی از مظاهر با اسمائی وسیع‌تر به ظهور می‌آید و این یعنی در این دوران خدا را در انقلاب اسلامی بیشتر می‌توانیم ببینیم؟ راهی که شهدا متذکر آن شدند و ذیل نظر حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» و با نظر به چشم‌اندازی که انقلاب اسلامی مقابل آن‌ها گشود، تا فنای فی الله جلو رفتند.

۶۰- آیا ما نسبت به تفکر زمانه خود تکلیفی به عهده داریم تا در صدد باشیم «تفکر» را در این زمانه نشان دهیم؟ اگر این چنین است که هر ملتی در باطن خود نوعی خودآگاهی نسبت به زمانه خود دارد آیا می‌توان

گفت امروزه با به ظهور آوردن خودآگاهی و با قدم گذاشتن در صحنه‌های انقلاب اسلامی، به نوعی از زندگی ورود می‌کنیم که همان آشتی با خود و آشتی با خداوند است؟ زیرا حضور در عرصه‌های انقلاب اسلامی، همان به ظهور آوردن خودآگاهی درونی است و احساس رابطه‌ای که بین «تفکر» و «وجود» در جریان است. زیرا اگر تقدیر هر زمانه را ظهور اراده حضرت حق در آن زمانه بیابیم و اراده حضرت حق را امری وجودی بدانیم که می‌توان با آن تقدیر در زمانه خود مواجه شد، رابطه بین تفکر و احساس تقدیر الهی معلوم می‌شود که همان درک «وجود» است، در هر موطنی که «وجود» جلوه کند و در نتیجه موجب حکیمانه عمل کردن انسان است در هر صحنه‌ای که حاضر شود. از آن جهت که رابطه‌ای بین تفکر و احساس تقدیر الهی در میان است. کدام متفکری است که متوجه تقدیر الهی نباشد و بتوان او را متفکر نامید، از آن روی که تفکر، نظر به نسیمی است که از طرف خداوند جان‌های آماده را فرا می‌گیرد؟

۶۱- اگر تفکر نظر به نسیمی است که از طرف خداوند جان‌های آماده را فرا می‌گیرد، تا آن‌ها در جایی که باید باشند قرار گیرند، ماندن در «دیروز» برای زندگی در «امروز» و سر و سامان دادن به مشکلاتِ امروزین، کافی نیست، باید به حضوری که مربوط به امروز ما است دل سپرد تا رو به سوی آینده پیدا شود. آن کس که در گذشته است اراده‌اش دوران پیری‌اش را طی می‌کند. ممکن است آگاهی زیادی داشته باشد ولی توان رفتن ندارد و به فراسوی آنچه در آن است نمی‌اندیشد.

نظر به انقلاب اسلامی، نظر به امروزی است که رو به سوی فردا و فرداها دارد، یعنی ورود به روح عالم که همواره رو به جلو است و این بزرگ‌ترین تکلیف متفکران در این زمانه است برای فهم راه‌هایی که راه‌های برون‌رفت از مشکلات تاریخی‌مان می‌باشد. ما را چه سود که همواره در انتقاد به دیگران سوپرمنی باشیم بی‌خاصیت و بعضاً فریب‌کار. هر آن‌کس که چنین روشنفکرانی را پرستد، زمین‌گیر خدایانی شده که به کلی از عشق بیگانه‌اند. عشق حقیقی در پیوند با روح و حیات ملّتی ظهور می‌کند که برای حضور در تاریخ انقلاب اسلامی، پیر زنان‌شان چند تخم مرغ حاصل دسترنج خود را به جبهه‌های دفاع مقدس تقدیم می‌کنند تا بر عهد خود با حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» پایدار بمانند و از نقش تأثیرگذار خود که برایشان پیش آمده باز نمانند.

۶۲- باید از خود انتقام بگیرند: اگر انقلاب اسلامی در آن ابتدا، یعنی در جوانی‌اش کمی سخت‌گیر بود ولی با نمایاندن روحانیت و معنویت هرچه بیشتر خود، کمی نرم و حلیم و رحیم گشت و بیشتر به پدر بزرگی حکیم همانند شد تا به پدری جوان و سخت‌گیر و تا آن‌جا جلو آمد که همانند سینه سراسر مهربان مادر بزرگی شد، پر از رَحْم و دلسوزی و حکمت که به روشنی و به صورتی همه‌جانبه به مسائل می‌نگرد. چیزی از جنس دوست داشتن همه انسان‌ها، بدون ذره‌ای از خشم، و این امر موجب شد تا هر روز بیشتر از روز بعد مردمان بفهمند انقلاب اسلامی و رهبر دلسوز آن‌چه می‌گوید، همین امر موجب شد مردمان با همه تبلیغاتی که بر علیه نظام اسلامی می‌شود، آن نظام را با نظام‌های ظالم دنیای مدرن اشتباه

نگیرند. البته باز همچنان گناه از آن‌هایی است که گوش خود را به رسانه‌های دشمنان انقلاب سپرده‌اند و از صدایی که انعکاس جان آن‌ها است غافل‌اند. در چنین افرادی خطا بسیار است و فراموش می‌کنند باید از خود انتقام بگیرند و نه از انقلاب اسلامی و نه از راهی که سراسر به سوی خداپرستی و شوقِ ایمان است.

این کدام خداوند است که هر روز مهربان‌تر از دیروز در بستر انقلاب اسلامی به سوی بشریت آمده تا انسان‌ها را به بی‌ایمانی نسبت به خدایی دعوت کند که داعشی‌ها به او ایمان دارند؟ چرا بعضی‌ها نمی‌یابند چگونه از خدای انقلاب اسلامی وا مانده‌اند، در هر کجا و در هر لباسی که باشند؟ بگذار تو از نظر داعشی‌ها و متحجّرین، بی‌خداترین کس باشی ولی در پیرامون خود از بوی عطری که جوابگوی جان حقیقت‌طلب تو است، غافل نباشی. بوی عطر ایمانِ شهدا که هم تو را شاد می‌کند و هم غمگین. - شاد نسبت به آنچه یافته‌ای و غمگین از آنچه هنوز به سوی تو نیامده- آیا در روی زمین جایی نزدیک‌تر از مزار شهدا به خود می‌شناسی؟

۶۳- اگر انقلاب اسلامی پناهگاهی است برای عبور از پوچی دوران و اگر بانکی است که ما را به شتاب به سوی حقیقت فرا می‌خواند، چه کسانی می‌توانند در مرز و بوم آن پناه گیرند تا در این زمانه آسیبی به آن‌ها نرسد؟ وقتی غرب‌زدگان و سیاست‌زدگان و رانت‌خواران به دنبال پناهگاه دیگری هستند، یعنی به دنبال ایمانی که ایمان به معنویت کاذب است، ایمانی که روحیه ضد استکباری در آن حاضر نیست، تو مواظب باش به پناهگاهی پناه آوری که راهی است به سوی حقیقت. ایمان‌های

کاذب برای عبور از انواع گوناگون ظلمات این دوران ناتوان‌اند. اینان که مشغول ایمانِ کاذب خود هستند را پاهایی نیست که قدم در راه نهند، قدم در دشت‌های خوزستان و در درّه‌های سرد کردستان و همراه با خدای حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» با دشمنان خدا مقابله کنند و به خود معنا ببخشند.

آیا به این نکته مهم فکر کرده‌اید که ایمان‌های کاذب نمی‌گذارند به خدایی ایمان داشت که زندگی و مرگ را برای انسان یکسان می‌کند، ایمانی که همان حضور در بیکرانه اکنون جاودان خود است؟

۶۴- حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» و وجدان عمومی مردمان: اگر جهان مدرن در تلاش است با رسانه‌های خود «افکار عمومی» مردمان را در دست بگیرد و شعله شمع حقیقت را در جان انسان‌ها خاموش کند، آیا به این نکته فکر کرده‌اید که جهان حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» با خطاب قراردادن «وجدان عمومی» انسان‌ها بنا دارد جهان دیگری بسازد که آلوده به سیاهی و سیاه کاری جهان مدرن نیست؟ اگر به گفته نیچه، روح حاکم بر جهان مدرن قاتل خداوند است، به این نکته فکر کرده‌اید که قلب روشن حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» تاب و طاقت حضور در جهان بی‌خدا را نداشت و سعی کرد خداوند را از خانقاه‌ها به جامعه بشری برگرداند؟

حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» به هیچ غاری پناه نبرد و از زندگی فرار نکرد، در کنار انسان‌هایی که بی‌خدا شده بودند نشست و خدایی که غذای جان‌شان بود را به یادشان آورد. راستی را! چه کسی چون او می‌توانست چنین کند؟ و چه شد که مردمان این چنین زیر سایه او پناه

گرفتند؟ و چرا جهان مدرن این چنین با او سر جنگ دارد، در حالی که هر روز او را کامروا تر از دیروز می‌یابند؟ زیرا او پناهگاه مردمان بود و آنان را تا حضور در وجدان عمومی شان راهنمایی کرد، یعنی حضور در جهانی بس متعالی.

او پناهگاهی بود که هرگز نمی‌میرد زیرا همه راه‌های کمال انسانی را می‌شناسد و شخصیت او برای هر کس راهی است آشنا، شخصیتی که هر انسانی با نظر به حقیقت می‌تواند آن را پاس دارد تا دیگر انسان‌ها، هر چند به دشواری، خود را از زندان افکار عمومی به سوی وجدان عمومی بیرون بکشند.

۶۵- ما و دو گانه «توسعه‌یافتگی» و «توسعه‌نیافتگی»: در رابطه با نظر به دو گانه «توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی» می‌توان این‌طور آغاز کرد که: آقای دکتر داوری در بحث «تأملی نظری- تاریخی در باب مواجهه ما و تجدد» در ۱۷ آبان‌ماه سال ۱۴۰۰ می‌فرمایند: «راه توسعه پیروی از غرب و تجدد غربی نیست، بلکه می‌تواند کوششی باشد برای ایجاد نظم و هماهنگی میان علم و نظام سازمانی و اداری و اقتصادی و سیاست...» و در ادامه می‌فرمایند:

کوشندگان این راه چه بسا که راهی نیز به ذات و باطن تجدد و درک بحران‌های آن بیابند و در مسیر توسعه، مجالی برای تفکر پیدا کنند و کسی چه می‌داند اگر جهان دیگری باید بیاید چرا آغازش در جهان توسعه نیافته و در کوششی برای یافتن راه‌هایی نباشد؟

ملاحظه کنید ایشان آنچه از توسعه مدّ نظر دارند ایجاد نظم و هماهنگی میان «علم» و «نظام‌های اجتماعی» است و معتقدند در این مسیر اگر امکان جهان دیگری برای رهایی بیاید چرا آغازش در جهان توسعه نیافته نباشد. با این جمله عملاً احتمال وجود چشم‌انداز خاصی را برای تحقق جهانی دیگر مدّ نظر می‌آورند و البته می‌فرمایند تحقق آن آسان نیست ولی متذکر رؤیایی که هنوز آن را در روح و جان خود زنده می‌دارند می‌شوند که معتقد بودند با انقلاب اسلامی در عین اعتقاد به قدرت تجدد، امیدوار بودند «برای مواجهه با تجدد غربی، نظام و نظمی در ایران پدید آید تا به مشکلاتی که با آن روبه‌رو بودند، پایان دهد و انقلاب با کار بزرگش چشم امید جهان و جهانیان را متوجه خود کند. ولی مشکلات و موانع بیرونی و درونی مجال اتخاذ برای آینده را تنگ کرد و مواجهه‌ای که انقلاب اسلامی باید با غرب پیدا می‌کرد، گرفتار نگاه سیاسی صرف شد.»

حال با توجه به آنچه آقای دکتر داوری می‌فرمایند و با توجه به موقعیت ایشان به عنوان متفکری متعهد، آیا ما می‌توانیم خود را در جایی تعریف کنیم که ایشان هنوز آن را در روح و جان خود زنده می‌یابند ولی به جهت سیاسی‌کاری‌های جریان‌های مختلف آن را تمام‌شده قلمداد می‌کنند، در حالی که ما با حضور در جهانی که تحقق آینده را تا حضور در فرهنگ شهادت معنا کرده‌ایم، کار را نه تنها تمام‌شده نمی‌دانیم، بلکه حرکتی می‌دانیم که در گام دوم خود شروع شده و در کنار توسعه‌ای که به یک معنا در حال انجام است، خود را در جهان دیگری ادامه می‌دهیم

که به گفته آقای دکتر داوری آغازش در جهان توسعه نیافته است و موجب فعلیت یافتن چیزی است که هنوز نیز در روح و جان ایشان زنده است و به نظر می‌آید تنها با روحیه‌ای محقق می‌شود که «جهان بین دو جهان» متذکر آن است. آیا در چنین موقعیتی باز باید در انتخاب دو گانه «توسعه یافتگی» و «توسعه نیافتگی» سرگردان باشیم؟ و یا بدون مقابله با «توسعه یافتگی» که مبتنی بر هماهنگی علم با نظام اداری ما است، جهان دیگری را مدّ نظر قرار دهیم که آزاد از دو گانه مذکور است و موقعیت خود را به عنوان تذکر به «جهان بین دو جهان» مدّ نظر داشته باشیم؟ راهی در ساحل دریای طوفانی دو گانه «توسعه یافتگی» و «توسعه نیافتگی» به سوی «جهان بین دو جهان»، بدون نفی و انکار توسعه یافتگی.

۶۶- وقتی تاریخ حضور در انقلاب اسلامی را شروع کردیم و موانع شناخته شده راه را پشت سر گذاشتیم و خواستیم برای عبور از تاریخ گذشته به راه خود ادامه دهیم، آرام آرام سرعت قدم‌هایمان کُند شد و اندیشه‌هایی بس عمیق به سراغ‌مان آمد که چگونه به سوی آینده ناشناخته باید قدم گذاشت و جلو رفت؟ پرسش‌هایی پیش آمد که به آسانی نمی‌توانیم برای آن‌ها پاسخی بیابیم مگر آن‌که در همان عزمی که برای حضور در تاریخ انقلاب اسلامی به سوی‌مان آمد همچنان پای بر جا بمانیم تا به گفته حضرت ابراهیم ♦: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّدِينَ» (صافات/۹۹) من به سوی پروردگارم در حرکت هستم، امید می‌رود که مرا هدایت کند و راهی که باید در آن قدم بگذارم را مقابل‌ام بگشاید و بر اساس همین سنت برای هر آن کس که پای در راه توحید گذارده، اجمال آن حضور

آرام آرام تفصیل خود را نشان دهد و معنای گمشده ما به مرور چهره می‌گشاید تا در هر طوفانی که پس از آن پیش می‌آید خود را بنایم و آن را شرط ادامه راه بدانیم، به همان معنایی که رهبر معظم انقلاب فرمودند: «ان شاء الله تحمل این سختی‌ها ملت ایران را به اوج خواهد رساند، به قلّه خواهد رساند...» (۱۴۰۰/۰۸/۲۶)

این راه که راه حضور در اراده توحیدی حضرت حق است، رهروان خود را می‌یابد و به زندگی به صورتی دیگر آری می‌گوید تا حقیقت برای جوابگویی به هوس‌ها، قربانی نشود. در حالی که رجوع به حقیقت، ستیز با زندگی نیست، آسان کردن زندگی است تا انسان به جای قدم‌گذاردن در غاری تاریک که تاریخ مدرن جلوی ما گذارد، با روشنایی خورشید حقیقت، هر جایی که جایی هست برای زندگی حاضر شویم. آیا در این زمانه با تاریخی که با انقلاب اسلامی ظهور کرد، عمق تاریکی زندگی در جهان استکباری محو نمی‌شود تا با نگاهی نو به جهان و به زندگی و به انسان نگریسته شود؟

۶۷- چون انسان اراده کند تا این زشت‌ترین زندگی را ترک نماید که در آن زندگی میل بشر ملاک «هست‌ها» و «نیست‌ها» و «بایدها» و «نبایدها» شده، در ابتدا با احساس غریبی از خود روبه‌رو می‌شود که برایش ناآشنا است و می‌رود که تصمیم بگیرد به همانی برگردد که آن را زشت می‌دانست، زیرا احساس می‌کند حتی دست و پایش در این تنهایی افسرده و سرد شده‌اند. چه باید می‌کرد در دیروزی که یا خودش ملاک همه «هست‌ها» و «نیست‌ها» و «بایدها» و «نبایدها» بود و یا واعظی از بیرون، آن

باید و نبایدها و هست‌ها و نیست‌ها را بر او تکلیف می‌کرد و او نتوانست در آن دیروز بماند؟ آیا می‌توان به راه سومی فکر کرد که از خود خارج نشویم و همچنان «هست‌ها» و «نیست‌ها» و «بایدها» و «نبایدها» را در خود بیاییم و در سردی و تنهایی زندگی گرفتار نگردیم؟

در نظر به نکته فوق باید به وجه خلیفة اللّٰهی انسان فکر کرد که خداوند چگونه موجودی را در زمین جانشین خود کرده تا به عنوان خلیفه الهی مظهر اسمای او باشد و آنچه از انوار الهی و اسمای حسناى خداوند را در نزد خود دارد در خود به میان آورد، تا در عین آن که در آن حالت از خدا بیگانه نیست، از خود هم بیگانه نباشد و در اصالت خود پایدار بماند. این انسان در عین آن که در نزد خود می‌باشد، به حکم «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/۳۱) با خدا آشنایی کامل دارد و با تمام جهان که همه، مظاهر اسماء الهی هستند، آشنا است. این انسان دیگر در هیچ کجا و هیچ گاه تنها نیست، او با چنین هویتی خود را در کنار مرغزارهای سرسبز گرم، شادمان می‌یابد، زیرا در هر جا که هست و با هر چیزی که نوری از انوار الهی را آشکار می‌کند بیش از پیش به خود نزدیک شده و گوهر نهفته در خود را که همان «عینُ الرِّبْط» بودنش با خداوند است، در خود احساس می‌کند. در این حال با هیچ کس و هیچ چیز غریبه نیست و به صلح کلی فکر می‌کند که در حال طلوع است. این شروع تولد بشر آخرالزمانی است با توصیفاتی که اولیای الهی از عظمت آن بشر به ما خبر داده‌اند.

۶۸- اگر تاریخ جدیدی، نرم نرم پا پیش می‌نهد و ابتدا روح‌ها را متوجه خود و آن‌ها را متوجه آینده‌ای می‌کند که در پیش دارند، چرا به سخن آنانی که متوجه طلوع تمدنی غیر از تمدن غربی شده‌اند، گوش فرا ندهیم؟ چرا به آن‌هایی توجه ننماییم که خبر از بازگشت خدا به زندگی را داده‌اند؟ اگر حقیقت دین، باز درخشش آغاز کرده تا معنای آداب دینی با روحی تازه به میان آید، آیا باز باید بگوییم این عبادات نیز پوسته‌های دین است؟ در حالی که حقیقت از طریق همین آداب و اخلاق است که به ظهور می‌آید، تا امری نامتعیّن به امری متعیّن تبدیل شود و به جای آن که گمان کنیم «تئولوژی» پایان یافته است و کتاب «پایان تئولوژی» بنویسیم، متوجه باشیم با انقلاب اسلامی و با برافروخته شدن مشعل شهادت، تئولوژی و آداب دینی جای خود را پیدا می‌کنند و آینده‌هایی می‌شوند برای ظهور امور قدسی. راستی را! مگر همین تئولوژی‌ها و ایدئولوژی‌های حاکی از امور قدسی نیستند که به انسان‌های مؤمن به حقیقت جهت می‌دهند تا دین خدا تمام ابعاد وجودی انسان را فرا گیرد؟

اگر بر فرض با مدرنیته، تئولوژی پایان یافت و اگر مدرنیته در این تاریخ جای گیر شده، آیا چاره کار تسلیم شدن در مقابل مدرنیته است یا چاره کار عبور از تاریخ غیاب خداوند و رجوع به حقیقت است؟ البته به نور اسمای الهی و ذیل حضور خداوند با رعایت احکام و آداب شرع؛ مگر نه آن که باید حضور خداوند را در زندگی و در مناسبات انسانی نهادینه کنیم تا انسان به حضور بیکرانه اکنون جاودانه خود که گوهر فراموش شده او است، باز گردد؟ آیا رسالت تاریخی انقلاب اسلامی

حکایت از آن ندارد که می‌خواهد انقطاع زمین از آسمان را جبران کند و تاریخ دیگری غیر از تاریخ مدرن را به میان آورد؟

۶۹- دغدغه نظر به انوار وجود که به سوی انسان می‌آید، از جهتی با نوعی اضطراب وجودی همراه است، زیرا انسان نمی‌داند گشودگی «وجود» را دقیقاً چگونه تجربه کند و آماده شود تا وجود را و گشودگی آن را با نظر به تاریخی که به سوی او می‌آید احساس نماید؛ در این جا است که با سنت‌های ریشه‌داری روبه‌رو می‌شود که از طریق تاریخ به ظهور می‌آیند و احساس حضور در سنت‌های لایتغیر عالم موجب می‌شود تا آن اضطراب‌ها ضعیف گردند و انسان احساس کند حضرت معبود محبوب، آغوش خود را گشوده است تا انسان با دلی آرام و ضمیری امیدوار به سوی او رهسپار شود. این نوع حضور تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمد و بنیان‌گذار آن در آن حاضر شد؛ بهترین راه جهت عبور از تاریخی است که با فرهنگ مدرنیته شکل گرفت و انسانی که باید خود را در دامن سنت‌های الهی احساس کند، به عنوان فاعل شناسا، خواست تا به میل خود قواعدی را بر عالم تحمیل کند و در نتیجه انسان ملاک هست‌ها و نیست‌ها و بایدها و نبایدها شد و عملاً در چنگال نیست‌انگاری فرو افتاد و همه امور معنای حقیقی خود را از دست دادند، زیرا این انسان بود که می‌خواست به هر چیز بر اساس میل خود معنا بدهد، آن هم از آن جهت که اشیاء به عنوان منافع شخصی برای آن انسان فایده داشته باشد، غافل از آن که همه مسائل بشر اموری نیست که انسان به طور مستقیم بتواند از آن‌ها در امور شخصی بهره‌مند شود و عملاً از

زندگی در قرب وجود محروم گردد و در اکنون‌زدگی خود، حتی محیط زیست خود را ویران کند. آیا با همه این ضعف‌ها، زمانه آماده حضور بشری نیست که می‌خواهد با نظر به «وجود»، در آغوش حقیقت زندگی کند؟ با حضور در عالم آگاهی و حضور، عالم زندگی بین زمین و آسمان با روحیه‌ای شاعرانه؟

۷۰- آیا به این موضوع می‌توان فکر کرد که انقلاب اسلامی را ایده‌ای بیاییم که در عین نزدیکی به ما، در دوردست‌ها حاضر است؟ به همان معنایی که خداوند در وصف چنین اموری می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر/۲۱) هیچ چیزی نیست مگر آن که خزائن آن چیز و وجه کامل آن، که همان وجه خزینه‌ای آن است، نزد خداوند است و نازل نمی‌کند آن را مگر به اندازه‌ای معین و محدود. در این صورت تعلق ما به انقلاب اسلامی، تعلق به وجه عنداللهی و خزینه‌ای آن است که همان آیدوس و ایده انقلاب اسلامی است و برای ارتباط با این وجه از انقلاب باید از نظر روحی و قلبی به آن تعلق داشت، نه آن که مانند یک توریست به آن نظر کرد. زیرا اگر نظر به انقلاب اسلامی نظر به امری یکنواخت تبدیل شود هرگز نمی‌تواند موضوع تفکر باشد، از آن جهت که با توجه با جایگاه عنداللهی آن و نزول آن در هر دوره‌ای در اندازه‌ای خاص، همواره ما با ظهور و خفای انقلاب اسلامی روبه‌رو هستیم و این نوع مواجهه با انقلاب اسلامی است که شور تفکر را در ما پدید می‌آورد، به جای آن که گمان کنیم انقلاب اسلامی از اندیشه ما باید تبعیت کند و ما حرف در دهان آن بگذاریم. در این صورت ما

محتوای تفکر را از دست می‌دهیم و به صورت‌بندی‌های خودمان نسبت به انقلاب اسلامی دلخوش هستیم.

انسان متفکر به مشهورات عمومی تن نمی‌دهد و به راهی می‌رود که ظاهراً روندگان آن کم‌اند و در همین رابطه به آن نوع زندگی که مدرنیته تعریف می‌کند وارد نمی‌شود و به گمانش به چیزهایی که توهم می‌کند می‌رسد در حالی که ناخواسته در دام نیهیلیسم، یعنی در دام ناکامی نسبت به باورهایی که در خود ساخته، افتاده است. آیا برای آن که از غربی شدن نجات یابیم و در دام نیهیلیسم فرو نیفتیم، راهی جز حضور در تاریخی داریم که انقلاب اسلامی ایده قدسی آن است و از ما تقوای مناسب این حضور را طلب می‌کند؟

۷۱- اگر به این نکته فکر کنیم که فلسفه می‌تواند وجه عقلانی دین را روشن کند، در حالی که دین به عنوان امری فطری در بنیان انسان به عنوان امری پیشافلسفی حاضر است، می‌توان گفت: تفکر فلسفی آن چیزی را که دین درک می‌کند، به نحوی انتظار آن را می‌کشد ولی نمی‌تواند آن را بیان کند، هر چند آنچه دین بیان کرد و ظاهر نمود در عقل جای می‌گیرد و عقل نسبت به آن بیگانه نیست و سعی می‌کند آن را بفهمد که جایگاه آن کجا است، با توجه به این امر باید متوجه بود آنچه دین‌داران با تبعیت از دین آشکار می‌کنند، بنیان قدسی دارد و به اندازه‌ای که بتوانیم در بنیان قدسی رخدادهای تاریخی حاضر شویم، نه تنها از عقلانیت تاریخی بهره‌مند می‌شویم بلکه عقلانیتی سراغ ما می‌آید که در عین برهانی بودن، متعالی و حضوری است، از جنس عقل انبیاء و اولیای الهی. در این جا

است که متوجه می‌شویم چرا جریان‌های صرفاً عقلانی و انتزاعی دچار بحران می‌شوند و نمی‌توانند کاستی‌های معرفتی عقلانیت خود را بیابند.

با توجه به امر فوق است که می‌گوییم جناب صدرالمتألهین با طرح حکمت متعالیه از یک طرف و جناب مارتین هایدگر با طرح فلسفه خاص خود، از طرف دیگر می‌توانند در درک رخدادهای تاریخی موفق باشند. زیرا نه امور قدسی را از حیطه عقلانی آن خارج می‌کنند و نه در درک آن امور در محدوده عقل انتزاعی متوقف می‌شوند، زیرا عقل توان آن را دارد که با حضور در حوزه دین رشد کند ولی دینداری را در آن محدوده متوقف نکند. آیا انقلاب اسلامی همان رخداد قدسی نیست که به بسط عقل بشر جدید کمک می‌کند و او را از فضای انتزاعی صرف قدمی جلوتر می‌برد تا به عقلانیت انبیاء و اولیای الهی نزدیک شود؟

۷۲- اگر باید در مسیر نزدیکی به افقی که با انقلاب اسلامی در مقابل ما قرار گرفته است قدم برداریم و از مفاهیم و نگاه متافیزیکی به باورهای معنوی خود، پنجره‌ای به سوی آن افق باز کنیم، و از همین طریق بر مفاهیم متافیزیکی غلبه کنیم، وظیفه ما پشت کردن به متافیزیک نیست، بلکه تلاش برای آگاهی از آن مفاهیم نامرئی است که نگاه متافیزیکی از حقایق شکل می‌دهد و آن را به صورت اثره در می‌آورد تا پنجره‌بودن‌شان را به حاشیه ببرد و بدین لحاظ باید متافیزیک را در دو سطح خواند؛ یکی در سطحی که مفاهیم حقایق قدسی را نشان می‌دهد، تا پنجره‌ای باشد به سوی حقیقت و دیگر در سطحی که مفاهیم را به قالب‌های منجمدی تبدیل می‌کند تا تفکر نسبت به هستی، تبدیل شود به آگاهی نسبت به آن.

در حالت دوم است که هستی به فراموشی سپرده می‌شود و ذات نیهیلیسم روح بشر را فرا می‌گیرد و افقی در مقابل انسان باز نمی‌کند تا خود را در «نه هنوز» خود که با نظر به وجه متعالی‌اش برایش پیش می‌آید و با شور وجود همراه است، گشوده گرداند.

۷۳- آنچه از طریق انقلاب اسلامی و تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، در سرّ سویدای ملت‌ها، به‌خصوص ملت ما قرار گرفت، دعوت خاصی بود به امری که هم هست و هم نیست. در بعضی موارد و در مرحله‌ای خاص مثل تاریخ دفاع مقدس، مردم آن دعوت را که آن‌ها را به سوی آینده‌ای دیگر می‌خواند، در خود احساس می‌کردند و در صدد برآمدن با آن همراهی کنند ولی در بعضی موارد مثل تاریخ دولت سازندگی، عده‌ای آن دعوت را که به سوی آینده‌ای دیگر می‌خواند، احساس نکردند و در صدد برآمدن زندگی را در امروزی که ادامه دیروز بود، ادامه دهند و سختی‌های بی‌فایده آن زندگی را نشانه هوشیاری و زرنگی دانستند تا آنان که توانگر و ثروتمند شدند گمان کنند باید خود را بپایند، هر چند از طریق آن فکر آزمندی و کینه‌جویی و غرور و ترش‌رویی حاکم شود. اینان از ملکوتی که با انقلاب اسلامی بر روی بشر گشوده شد به کلی محروم‌اند زیرا به دعوتی که در آن‌ها نیز هم بود و هم نبود، به کلی پشت کردند و از صلح‌جویی و آرامشی که در سرّ سویدای ملت به ظهور آمده بود محروم شدند.

آن‌هایی که در تاریخ انقلاب اسلامی آلوده به ثروت شدند از هیچ زباله‌ای نمی‌گذرند زیرا تنها چشم سر دارند، با اندیشه‌های هرزه که بوی

گندشان به آسمان بلند است. فقیرترین‌اند در فضایی که می‌توانستند تا آسمانِ معنویت اوج بگیرند.

راستی! در مسیر حکمت‌های حضور در «جهان بین دو جهان»، زبان قلم را می‌توان به این درشت‌گویی‌ها باز کرد؟ در حالی که باید به افقی نظر کرد که بسی صاف و زلال است و می‌توان هر لحظه نَفَس تازه کرد و در اندیشه توجه به دعوتی بود که در سِرِّ سویدای ما هم هست و هم نیست. به بودن‌های خود باید نظر کرد و از افکاری که سبب ورم کردن اندیشه می‌شوند باید پرهیز نمود. آیا نباید پرهیز از درشت‌گویی را از رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» آموخت که حقیقت انقلاب را در امروز و فردای این تاریخ می‌شناسند؟

۷۴- با توجه به این که بهترین آینه، آینه ظهور حقیقت در تاریخ است، آیا نمی‌توان گفت: انقلاب اسلامی، حقیقت این دوران را در کلیّتش آشکار می‌کند و به یک معنا انقلاب اسلامی بازگشایی حقیقت است در این زمانه؟ و البته این مشروط بر آن است که به چنین رخداد تاریخی، پدیدارشناسانه نظر کنیم و نگاه را از این که یک اتفاق سیاسی رخ داده است به «وجود» بیندازیم که در این عصر با چنین خصوصياتی به ظهور آمده، این است راه کشف حقیقت و بازنمایی آن در این زمانه. در این حالت است که حقیقت را بدون حجابِ ابهامات ذهنی در آینه انقلاب اسلامی مدّ نظر می‌آوریم، بدون آن که گمان کنیم یک بار برای همیشه از حقیقت پرده برداری کرده‌ایم، در حالی که انقلاب اسلامی در هر مرحله از مراحل خود، وجهی از حقیقت این دوران را می‌نمایاند و این انسان‌ها

هستند که با عزم‌های انقلابی خود، محل ظهور وجوه مختلف انقلاب خواهند شد.

راستی را! بر روح و روان جوانان ما چه می‌گذرد که به تن دادن به زندگی‌های معمولی راضی نیستند و منتظر حضور در صحنه‌هایی هستند که در آن صحنه‌ها زندگی آن‌ها محل ظهور حقیقت این دوران شود؟ چرا جوانان ما شهید مهدی زین الدین را بیشتر از خودشان دوست دارند؟

۷۵- آیا به این فکر کرده‌ایم که توسعه‌نیافتگی در جای خود یک تاریخ است و برای ملتی پیش می‌آید که کمال خود را در توسعه‌یافتگی غربی جستجو می‌کند؟ آیا جز این است که با حسرت خوردن از آن نوع زندگی، توسعه‌نیافتگی به عنوان یک تاریخ برای آن ملت شروع می‌شود؟ اگر این چنین است، آیا نباید خود را در تاریخی جستجو کرد که بیرون از دوگانه توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی باشد؟ و آیا جز این است این امر مهم که حقیقتاً امر مهمی است، تنها با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی پیش می‌آید؟ تاریخی که برای نیازهای انسان تعریف دیگری، غیر از تعریفی که غرب برای نیازهای انسان کرده، به میان آورده و گرنه انسان‌ها نسبت به آن نیازها همواره به غرب وابسته خواهند بود و تاریخ توسعه‌نیافتگی آن‌ها ادامه می‌یابد، زیرا توسعه‌نیافتگی در نسبت با دوران تجدد به وجود آمده است. در حالی که خرد جاری در انقلاب اسلامی ما را به انسجام خاص خود دعوت می‌کند که ریشه در سنت و موجودیت خودمان دارد و کوششی خواهد بود برای ایجاد نظم و هماهنگی میان علم و نظام سازمانی و اداری و اقتصاد و سیاست که با پدید آمدن شهر به میان

آمده و نباید آن‌ها را نادیده گرفت. آیا در این زمانه برای عبور از مشکلات موجود و رفع کینه‌ها و نزاع‌ها و اختلاف‌ها و فریب‌ها و برای تحقق عمران و آبادی و بهبود زندگی، راهی جز حضور در انقلاب اسلامی و خردی که در آن نهفته است، می‌شناسیم؟

۷۶- حس حضور و درک بودن و فردیت، امری است که هر انسانی در معنابخشی به خود به دنبال آن است و در هر تاریخی به صورت‌های مختلف، خود را نشان داده است. به طوری که در دنیای قدیم با مکلف بودن و با ادای تکلیف، انسان‌ها فردیت و بودن خود را درک می‌کردند و با پدید آمدن جامعه به معنای امروزی آن و با معنایی که انسان‌ها به عنوان شهروند پیدا کردند، افراد با درک حقوقی که برایشان پیش آمده و ادای قانون، فردیت و بودن خود را درک می‌کنند، در حالی که این نوع احساس بودن، احساس اصیلی که انسان در جان خود از این نوع بودن راضی باشد، نیست. آیا انقلاب اسلامی در این دوران موجب حضور انسان‌ها در اجتماعی نمی‌شود که در عین احساس تکلیف نسبت به فرد و جامعه، به بودن و فردیت اصیلی دست یابند که جواب وجوه فردی و اجتماعی آن‌ها در جهان امروز باشد و «جهان بین دو جهان» در این حالت معنای حقیقی خود را به میان آورد؟ آن هم در اجتماعی که اجتماع خودبنیاد غربی و گسسته از آموزه‌های قدسی نیست و در عین حال حضوری است که انسان، شهروندی خود را نیز در اجتماع تجربه می‌کند؟

۷۷- با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی می‌توان فلسفه اسلامی را که نظر به شریف‌ترین مراتب وجود دارد، تا حضور در جامعه و سیاست و

تاریخ وسعت داد و در معنای انسان تا آن‌جا جلو آمد که هرکس متوجه شود آن معنایی که فلسفه اسلامی از انسان دارد، دیگر متعلق به خواص نیست و هرکس نیاز دارد که آن نوع معنا از خود را که همان «عین‌الربط» بودن انسان است نسبت به خداوند درک کند، تا جواب طلب حضور آخرالزمانی خود را نسبت به این جهان داده باشد. و در این رابطه می‌توان گفت فلسفه حکمت متعالیه جناب صدرالمتألهین پس‌فردایی است و مربوط به زمان باقی است و در راه تفکر و دستگیری انسان‌ها قدم برمی‌دارد. انسان‌هایی که در فضای فرهنگ مدرنیته، هم خدا و هم خود را گم کرده‌اند و سخت تنها شده‌اند و فهمیدند آن نوع پادشاهی که گمان می‌کردند صرفاً با علوم تجربی به دست می‌آوردند، توهمی بیش نبوده است، آن‌ها را جهان دیگری نیاز است. آیا حکمت متعالیه در بستر تاریخ انقلاب اسلامی چنین توانایی را ندارد تا ما را با جهانی دیگر روبه‌رو کند که حضرت روح الله «رضوان‌الله تعالی علیه» در آن حاضر بودند و ما را بدان می‌خواندند؟

۷۸- وقتی انسان‌ها با تاریخی که فرهنگ مدرنیته پیش آورد متوجه شدند هم خدا را گم کرده‌اند و هم خود را، و از یک طرف آینده برای‌شان تیره و تار شد و از طرف دیگر با سیطره گشتل بر تکنولوژی، تکنولوژی چنان در حال پیشرفت است که با نیازهای مردمان تناسبی ندارد و همواره برای مردمان نیازهای تازه می‌آفریند و آنان را به دنبال خود می‌برد، آیا خداوند راهی را در مقابل ما نمی‌گشاید تا در همین تاریخ به خود آییم و راهی جهت برون‌رفت از چنین شرایطی پیدا کنیم؟ راهی با

خصوصیات خاصی که فرار از این تاریخ نباشد ولی ما را با چنین مشکلاتی روبه‌رو نکند. گویا آن راهی که خداوند برای عبور از مشکلات مذکور مقابل ما گشوده، تاریخی جز انقلاب اسلامی نیست، تاریخی که مانند جهان کنونی بی‌آینده نمی‌باشد. آری! در این زمانه نمی‌توان مدرن نبود و به تجدد اعتنا نکرد، ولی باید به آینده‌ای فکر کرد که با قدرت و سیطره تکنیک شکل نگرفته باشد و عملاً انسان و ابعاد متعالی آن به حاشیه نرفته باشد. آیا حضور تاریخی انقلاب اسلامی حکایت از آن ندارد که بشریت متوجه غفلت خود شده است و می‌رود تا تکانی به خود بدهد و به زندگی غرب‌زده دیروزی خود فکر کند که هر روز چیزی از او می‌ستانند و هیچ چیز به او نمی‌دهد و تا این اندازه او را نزار کرده است؟

۷۹- ما و همه مردم در این زمانه برای آن‌که از وضع جهان خود و خرد و اختیاری که داریم با خبر شویم، به تاریخ دیگری نیاز داریم که آن تاریخ راه آینده را روشن کند و چراغی فرا روی مردمان قرار دهد تا از گمگشتگی و سرگردانی آزاد شوند و با هر بادی به این سو و آن سو نروند. در شرایط کنونی و با نظر به گذشته غرب‌زدگی خود بیش از هر وقت به درک شرایط زندگی و امکان‌های آن نیاز داریم. آیا این همان انقلاب اسلامی نیست که راه به درک امکان‌ها می‌برد و مایه خودآگاهی به وضع زمانه می‌شود؟ انقلابی که عشق و خرد را به هم آمیخت تا بشریت متوجه شود گم‌شده خود را در کجا باید پیدا کند و در این رابطه همچون سرداران شهید متوجه باشیم زیر سایه حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» چگونه جهانی به وسعت روح انسان آخرالزمان به ظهور می‌آید و می‌توانیم در

جهان حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» همچون شهدا بسط یابیم. آیا انقلاب

اسلامی توانایی عطای چنین حضوری را برای بشر این زمانه دارد؟

۸۰- اگر بشر جدید را فضیلتی در میان است، آن فضیلت در آن است که جرأت فروریختن و متلاشی کردن هر آن چیزی که جوابگوی روح بزرگ او نیست را دارد. اگر حرمت‌ها را هم می‌شکند و پیکره‌ها را نیز سرنگون می‌کند، در پی خطرناک‌ترین آرزوها است، آرزوهایی که جان متلاطم او را آرامش ببخشد و گرنه همه چیز را ویران می‌کند، زیرا گمان می‌کند همه چیز دروغ است و همه کارها مجاز. در این حالت است که احساس می‌کند همه خوبی‌هایش و همه ایمانش بر باد رفته است.

راستی را! این آخرین منزل بشریت است که در جهان مدرن پیش آمده و یا باید در عمق ظلمات، به نوری فکر کرد که از همه آن ظلمت‌ها فاصله دارد؟ اگر در این جهان و در این تاریخ، آن نور، نور انقلاب اسلامی نیست که شهدا، این متفکرترین متفکران آن را تشخیص دادند، چه چیزی می‌تواند باشد؟

۸۱- به راستی چه بسا در مسیری که به سوی حقیقت بود، ما قربانی‌ها داده‌ایم و تهمت‌ها شنیده‌ایم و در این راستا بود که چیزهایی برای مان روشن شد که چرا باید به ایمان تازه‌ای فکر کرد. آنچه امروز دل‌خواه ما است، زیستن در هوایی است که دل‌ها و جان‌های مان، زیستن خود را تجربه کنند و به سوی تاریخی می‌خواهیم روان باشیم که آن تاریخ با ما همراهی کند. این است راز جستجوی سامانی که ما در آن سامان به

خویشتن آییم. آیا راهی برای چنین سامانی در این زمانه هست تا بتوانیم به آن فکر کنیم؟ سامان ما کجا است و از چه کسی باید سراغش را بگیریم؟ باید به این نکته فکر کنیم که هیچ جوابی حقیقتی نیست که خطری در کمین او نباشد و هیچ آزاده‌ای نیست که آن خطرات را به جان نخرد و در شور ایمانی که به سراغش آمده، از ترس آن خطرات پا پس بکشد. این چیزی بود که ما در بستر تحقق انقلاب اسلامی تجربه کردیم. مواظب باشید که جواب چنین حضوری را تاب بیاورید و گرنه خود را گم خواهید کرد. ای پروانه‌های شاد و بی‌باک! اگر می‌خواهید شور و امید خود را جوابی درخور دهید، باید با شتابی تمام به راهی قدم بگذارید که شهدا آن را گشودند. باید در آن راه دوید حتی اگر تنها باشید. آیا راه دیگری می‌شناسید غیر از راهی که انقلاب اسلامی مقابل ما گشوده، تا در آن راه به انواع بن‌بست‌ها برخورد نکنید؟

۸۲- باید دوید و باز هم دوید و اگر در این شرایط تاریخی کس دیگری را هم نیافتید و تنها ماندید، بدانید در این راه حتی از تنهایی خود هم لذت می‌برید، زیرا در راهی هستید که رنگ توحید دارد. دویدنی شبیه دویدن حضرت یوسف ♦ در راهی که راه اطاعت از حضرت حق و دور شدن از معصیت الهی بود. دویدنی که تنها در مسیر دویدن، درهای بسته گشوده می‌شود. مثل آن که برای شهید شهریار گشوده شد و اورانیوم ۲۰٪ را تهیه کرد. پس:

چون که رخنه نیست در عالم پدید خیره یوسف‌وار می‌باید دوید

دویدن در مسیر توحید، عشقی را به انسان عطا می‌کند که در جای دیگر نمی‌توان آن را تجربه کرد. هیچ ماندنی ما را به این عشق نمی‌رساند. آیا در این حالت این ما نیستیم که با نظر به جهان مدرنیته با خود خواهیم گفت: آیا در جهان مدرنی که هم‌اکنون روشن شده که ناقص است، ما در این جهان چه اندازه می‌توانیم در آرامش به سر بریم؟ در حالی که با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده چون به خود آییم با خود خواهیم گفت: روان‌مان چه اندازه بیدار شده، سبک‌بارتر از یک پَر. این جهان چه اندازه گشوده است و چرا شهدا این چنین سبک‌بار به سوی چنین جهانی می‌دویدند؟ چه چیز موجب شد اینان همچنان دویدند و باز هم دویدند و خود را در آغوش شهادت یافتند، تا جایی که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در وصف آن‌ها فرمود:

«از شهدا که نمی‌شود چیزی گفت. شهدا شمع محفل دوستان‌اند. شهدا در قهقهه مستانه‌شان در شادی وصول‌شان، عِنْدَ رَبِّهِمْ ^۸ یُرْفَعُونَ»^۹ و از نفوس مطمئن هستند که مورد خطاب «فَادْخُلِ فِی عِبَادِی وَ ادْخُلِ جَنَّتِی»^۹ پروردگارند. این‌جا صحبت عشق است و عشق، و قلم در ترسیمش بر خود می‌شکافد.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۴۷)

این است نتیجه دویدن در مسیر گشوده‌ای که رنگ و بوی توحید دارد و خلوت‌نشینان در پی آن هستند، ولی بسیجیان یک شبه آن را یافتند زیرا متوجه تاریخی شدند که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده است.

۸- سوره آل‌عمران آیه ۱۶۹

۹- سوره فجر آیات ۲۹ و ۳۰

۸۳- و باز پوچی و باز و باز پیشنهادی انتزاعی: ^{۱۰} بحث در آن است که ما، یعنی جهان اسلام در مواجهه با جهان مدرن و انسان مدرن چه نظام معرفتی و حکمی را در نزد خود داریم، آیا انقلاب اسلامی به عنوان نظامی که با آموزه‌های اسلامی شکل گرفته است، پشتیبانی درخوری جهت این مواجهه در نزد خود دارد و یا انقلابی بود که انقلابیون آن نمی‌دانستند چه نظامی می‌خواستند تأسیس کنند و فاقد نظریه روشنی جهت حضور در زیست جهان بودند؟!

ابتدا باید از آن‌هایی که انتقادهای فوق را مطرح می‌کنند پرسید شما که هیچ جایگاهی برای انقلاب اسلامی در راستای حضور تاریخی این ملت در مواجهه با جهان مدرن قائل نیستید، با توجه به آنچه در سال‌های گذشته تجربه کرده‌اید، چه پیشنهادی دارید و نظریه حکمی و وجودشناسانه و معرفت‌شناسانه و انسان‌شناسی که سخنان شما را پشتیبانی کند، کدام است؟

می‌گویند در انقلاب اسلامی از واقعیات سترگ غفلت شده و جهان مدرن درست درک نشده است. در حالی که به گفته شماها، مدرنیته بخشی از جهان است با سوژه خاص خودش و چون از آن غفلت شد گرفتار انواع بحران‌ها شدیم، اعم از بحران در آب و باد و خاک و آتش و روبه‌رو شدن با شکاف اجتماعی و بریده شدن از سنت خود. حال پرسش ما آن است که مگر می‌شود وقتی مدرنیته سوژه خاص خود را دارد، سوژه

۱۰- این شماره در مواجهه با سخنرانی آقای دکتر عبدالکریمی در بین اعضای انجمن اسلامی دانشگاه شریف در ۱۶ آذر ماه سال ۱۴۰۰ به مناسبت روز دانشجو مطرح شده است.

مدرنیته، سوپژه ما شود؟ در حالی که به گفته آقای دکتر رضا داوری: «ما در شرایط خودمان، خودمان هستیم و در شرایط دیگران، خودمان نیستیم، دیگرانیم».

گفته می‌شود باید در جهت یک نوع وفاق ملی تلاش کرد و به گفت‌وگوهای جدیدی دست یافت و مسئله اصلی ما «موجودیت ایران» است و می‌خواهیم این کشور باقی بماند و لذا نیازمند گفت‌وگو و گفت‌گویی هستیم متناسب این شرایط با جسارتی خاص و با فضای اجتماعی تازه تا امکان جبران مسائل و مشکلات ساختاری سیصد ساله فراهم شود.

مسلماً بحثی در دغدغه‌گوینده و یا گویندگان سخنان فوق نیست، بحث در یک خطای تاریخی بزرگ است که اگر از آن غفلت شود با همه این حرف‌ها، همچنان در تاریخ شبه مدرن گذشته خود خواهیم ماند. زیرا اولاً: نباید از این نکته غفلت کرد که خود جهان مدرن که حقیقتاً باید به عنوان یک واقعیت فهمیده شود، در بحران است. ثانیاً: بحث در بحران و عدم بحران جهان مدرن نیست، بحث در آن است که اگر مسئله اصلی ما باید «موجودیت ایران» باشد، کدام ایران، آیا ایران منهای تشیع و انقلاب اسلامی و خرد ایرانی اساساً واقعیت خارجی دارد؟ آیا مسئله موجودیت کشور در این زمانه جز با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شکل گرفته، معنا پیدا می‌کند یا ایرانی که نمی‌دانیم چه هویتی دارد؟ آیا جز این است که با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شکل گرفته، سنت‌های تاریخی ما با جهان مدرن پیوند می‌خورد و ما را از کهنگی از یک طرف و از غرب‌زدگی از طرف دیگر آزاد می‌کند؟ مگر نه آن که در

مواجهه با جهان مدرن هویتی باید در میان باشد، آن هویت اگر انقلاب اسلامی نیست، چه چیزی است که نه توقف در گذشته باشد و نه رجوع صرف به اندیشه‌های مدرن که برای ما عین بی‌ریشه‌گی خواهد بود؟ اگر باید با تئوری‌های نخ‌بگانی، جهان خود را شکل دهیم، چرا از تاریخی که در آن هستیم، یعنی انقلاب اسلامی غفلت کنیم که می‌تواند مبنای حضور ما در جهان جدید باشد؟ تاریخی که در آموزه‌های دینی با آیام الله توصیف می‌شود و مسلماً از این جهت با انقلاب فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه متفاوت است.

متأسفانه در این سخنان باز روشنفکری و باز پیشنهاد‌های انتزاعی و غیر انضمامی و غیر عملی در میان است و باز ادامه سرگردانی جریانی که متوجه حضور تاریخی خود نیست و راه حل‌هایی پُر از هیچ. البته بنا نیست دغدغه‌های این افراد دیده نشود، بنا بر آن است که متوجه باشیم و متوجه باشند راه حل‌های این افراد غیر کاربردی و انتزاعی است و ما در این زمانه تنها با حضور در تاریخی که انقلاب اسلامی به ظهور آمد و شهدا و امام شهدا متوجه حضور تاریخی آن شدند، می‌توانیم در جایگاهی قرار بگیریم که متناسب شرایط تاریخی این ملت و جهان اسلام است و گر نه باز پوچی و باز نیست‌انگاری.

۸۴- اکنون که می‌توانیم به سنتی فکر کنیم که توسط انقلاب اسلامی در دل جهان مدرن شکل گرفته، باید در عین توجه به زیست جهانی که در تاریخ مدرن پیش آمد - که نوعی سوژشدن نیمه کاره و نیمه تمام انسان است و منجر به اگزیزستانس ناقص انسان می‌گردد- به انسانی فکر کرد که با

فهم توحیدی خود، در عین حضور در آغازِ آغازهایش، به نهایی‌ترین نحوه حضورش در جهان نظر داشته باشد، شبیه حضوری که اهل بیت علیهم‌السلام در زیست جهان نیمه کاره و نیمه تمام اسلام سقیفه، مدّ نظر مسلمانان اصیل آوردند تا اسلام علوی متذکر وسعت انسان در همه تاریخ شود و حاصل آن اسلام، انقلاب اسلامی در این زمانه گردید که در دل حضور تاریخی آن، انسان خود را در فراخنای حضور ابدی‌اش می‌یابد و شهادت را فرهنگ این حضور احساس می‌کند تا به زندگی به معنای واقعی‌اش وفادار بماند و مانند کشتی نباشد که به جای حضور در اقیانوس‌ها، به خشکی چسبیده و پناه آورده است.

۸۵- انقلاب اسلامی، همان روان آرام ملتی است که می‌داند در این جهان و این تاریخ چگونه باید زندگی کند که نه همه زندگی را در خفتن‌های بی‌دلیل معنا کند و نه از هدایتی که در بندگی خداوند سراغ انسان می‌آید غفلت نماید و ناآرام همچنان در تحرک باشد، بدون آن که چکه‌ای از شادکامی حقیقی را بجشد. وقتی فهمیدیم بشرِ جهان مدرن یا در چاه خفتنِ بی‌دلیل فرو افتاده و یا در ناآرامی‌های بیجا سرگردان است، آیا نباید گوش بسپاریم به نسیمی که خبر از بودنی می‌دهد که نه آن است و نه این؟ نسیم انقلاب اسلامی به خفتگان یعنی به قاعدین در منازل و مناسک^{۱۱} می‌گوید نيمروز فرا رسیده، برخیزید، و ملاحظه کردید شهید

۱۱- اشاره است به سخن حضرت امام خمینی که فرمودند: باید مصلحت زجر کشیده‌ها و جبهه رفته‌ها و شهید و اسیر و مفقود و مجروح داده‌ها و در یک کلام، مصلحت پابره‌نه‌ها و گودنشین‌ها و مستضعفین، بر مصلحت قاعدین در منازل و مناسک و متمکین و مرفهینِ گریزان از جبهه و جهاد و تقوا و نظام اسلامی مقدم باشد. (۶ مردادماه ۶۶)

دستغیب‌ها چگونه برخاستند. این نسیم به ناآرام‌ها و جوانان پرشور که یک پا در ایران داشتند و یک پا در آمریکا، گفت این همه سرگردانی چرا؟ و دیدید چمران‌ها چگونه راه خود را در لبنان در کنار کودکان یتیم و در ایران در کنار بسیجیان یافتند. آیا برای این که دوباره، نه در خواب و نه در آن ناآرامی فرو نیفتیم، راهی جز حضور در انقلاب اسلامی و پاس داشت آن داریم؟ چه اندازه عظیم است تاریخی که زیر پرتو خورشیدش چهره آسمانی انسان‌هایی چون شهید مهدی زین‌الدین به درخشش می‌آید و من این چهره‌ها را در هر جایی که انقلاب اسلامی حاضر است، می‌یابم. کافی است از حضور در جهانی که بین دو جهان است غفلت نشود.

۸۶- زهرای مرضیه(ع): مرز بین آزادی و تکلیف: تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده است، نه تاریخ داعشی‌گری است و نه تاریخ لیبرالیسم، به معنای اباحه‌گری افراد که به بهانه آزادی، هیچ قیدی را، حتی اگر آن قید و تکلیف الهی باشد، نمی‌پذیرند؛ تکالیفی که بشر برای زندگی زمینی‌اش نیاز به آن دارد تا به حکم «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» (بقره/۳۶) در زندگی زمینی که دشمنی انسان‌ها با همدیگر، اقتضای آن است، با این سخن خداوند که فرمود: «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» (بقره/۳۸) پس چون از طرف من هدایتی و دیانتی به سوی شما آمد «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره/۳۸) هر آن کس که هدایت و دیانت مرا پیروی کرد، او را نگرانی نخواهد بود و می‌تواند در مرز بین تکلیف و آزادی زندگی کند و این درست بر عکس آن است که در صدر اسلام به نام اسلام، ولی با روحیه داعشی‌گری خواستند

مولای‌مان را به جرم عدم بیعت با خلیفه، گردن بزنند و اگر زهرای مرضیه (ع) در آن صحنه حاضر نشده بودند و صحنه را به هم نمی‌زدند، امروز سراسر جهان اسلام، با اسلامی روبه‌رو بود به زشتی اسلام داعشی‌گری. انقلاب اسلامی در واقع متذکر جهانی است بین دو جهان تا از یک طرف به نام آزادی، تکالیف الهی فرو کاسته نشود و از طرف دیگر آزادی انسان‌ها محترم شمرده شود. آیا انقلاب اسلامی ادامه حضور زهرای مرضیه (ع) در این تاریخ نیست؟

۸۷- اگر انقلاب اسلامی به مثابه مأوایی است که انسان در این تاریخ می‌تواند در بستر تاریخی که با آن به‌وجود آمده، به خود آگاهی لازم نسبت به موقعیتی که در این زمانه در این جهان دارد، برسد و پیرو آن جمهوری اسلامی را در نگاه حاج قاسم سلیمانی، حرم احساس کند تا در آن اوج بگیرد، آیا کسی که خود را در این مأوا یافت، تنها بستری را برای زندگی کردن یافته است و یا زندگی همین حضور در مأوای انقلاب اسلامی است؟

با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی به میان آمد، زندگی عبارت می‌شود از راهی به سوی هرچه بیشتر محقق کردن اهداف قدسی انقلاب اسلامی و هرچه بیشتر شریفانه زندگی کردن و با نگاه خدا به خلق، خلق را عیالُ الله دیدن، به همان معنایی که خداوند فرمود: «الْخَلْقُ عِیَالِی، فَأَحِبُّهُمْ إِلَیَّ الْطَفُّهُمْ بِهِمْ وَ أَسْعَاهُمْ فِی حَوَائِجِهِمْ» (بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۳۶) مردمان، عیال من هستند و محبوب‌ترین‌شان نزد من آنانی‌اند که به آن مردمان مهربان‌ترین باشند و در انجام حوائج‌شان کوشاتر. در این حال،

خدمت به خلق عبارت می‌شود از به ظهور آوردن کمالات انسانی خود، همان‌طور که رحمت الهی پرتو ظهور انوار او است تا خداوند خدایی کند، نه آن‌که از آن طریق بهره‌ای نصیب او شود. این‌جا دیگر نوعی دویدن همپای انقلاب نیاز است، زیرا زندگی معنای دیگری به خود گرفته و لذا از سر ترس از فقر تلاش نمی‌کنیم بلکه به حکم حضور در تاریخی که پیش آمده است آنچه را باید انجام دهیم، انجام می‌دهیم، چرا که به وعده الهی امیدواریم که فرمود: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (هود/۶)، هیچ جنبه‌ای نیست مگر آن‌که خداوند رزق او را به عهده گرفته است، پس آن‌که ما را از کمبودها و فقر می‌ترساند شیطان است، به حکم آن‌که فرمود: «الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمُ الْفَقْرَ» (بقره/۲۶۸).

ایستادن و ایستادگی و صبر در راهی که انقلاب اسلامی به سوی بشر این دوران گشوده و ما باید نمونه حضور در این راه باشیم، موجب می‌گردد که حقیقت با تجلیات الهی، خود را به سوی انسان بنمایاند تا انسان نه تنها هرگز در این راه متوقف نشود، مغرور هم نگردد زیرا می‌یابد که قلب او همواره در معرض نور تازه و حضوری زنده‌تر است و پروا نسبت به رعایت آنچه وظیفه است جای غروری را که گمان کنیم انسانی مهم و منشأ اثر هستیم، می‌گیرد.

راستی! مگر می‌شود از دوران شگفتی که ما در دفاع مقدس و در جهاد سازندگی تجربه کردیم، غفلت کنیم و در ادامه با عزمی نو و در شرایطی دیگر به سوی آن دوران قدم برنداریم و از چاه تاریک دولت سازندگی، یوسف گونه و امیدوار منتظر فرو افتادن ریسمانی جهت نجات

خود نباشیم؟ حتماً راهی در پیش است، اگر نگوییم راهی از همان جنس ما را فرا گرفته و باید با خود آگاهی و بصیرت آن را بشناسیم و در آن گام بزنیم و خود را بیابیم و خود باشیم.

۸۸- در جهان مدرن یعنی در تاریخی که هویت آن را نهضت علمی شکل می‌دهد، ما در کجای آن باید قرار گیریم که از یک طرف در آن نهضت حاضر باشیم و عقل مناسب آن نهضت را که روحی است تاریخی، دریابیم - به عنوان عقل تکنیکی- و از طرف دیگر نسبت به قیامی که با انقلاب اسلامی شروع شده، قد خم نکنیم و از پای ننشینیم؟ آیا نباید به فرهنگی فکر کرد که ظرفیت جای دادن این دو را در خود دارد؟ تحمل حضور آن دو در یک فرهنگ نیاز به شور و نشاطی دارد که زندگی را معنا کند و بتوان از آن طریق بانک فریادخواهی جان خود را در این زمانه بشنویم که از یک طرف به دنبال عقلی است تکنیکی و از طرف دیگر دارای روحیه انقلابی است. حضوری غیر از حضور سنت گراهایی همچون سید حسین نصرها که در جای خود محترمند، بلکه حضوری از جنس طهرانی مقدم‌ها و شهریاری‌ها و فخری‌زاده‌ها.

شگفتا! بانک مذکور یعنی بانک فریادخواهی جان از درون انسان‌هایی برمی‌آید که بنا دارند در تاریخ انقلاب اسلامی خود را معنا کنند و در عین حال متوجه عقلی باشند که تکنیک را می‌فهمد ولی اسیر سیطره تکنولوژی نیست. ما آثار این بانک را به روشنی در دفاع مقدس و در نهاد جهاد سازندگی احساس کردیم و وارد تاریخی شدیم که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» متذکر آن بودند و می‌دانستیم آنچه لازم است تا انجام دهیم

به حکم «سَیِّدِین» به سراغ ما می‌آید، تا معجزه انتظار در بستر توحیدی که در آن قرار داشتیم را بجشیم.

زشت‌ترین موقعیت آن‌جایی بود که از آن انتظار که به هدایت الهی در ما القاء شده بود، منصرف شدیم و دل به وعده‌هایی سپردیم که غیر دوستان انقلاب اسلامی نبودند و جامه جهاد را به جامه کارمندی بدل کردیم و در عملاً در آن فضا زندگی گم شد و اندوهی که به نام نداشتن‌ها، مدت‌ها از ما فاصله گرفته بود به سراغ ما آمد و نومیدی جای امید نشست؛ ولی باز بانک فریادخواهی جان در دل همین ناامیدی‌ها به گوش می‌رسد و این ذاتی انقلاب اسلامی است و باز زندگی با عزمی نو در شرایطی دیگر. و این معجزه انتظار است و امید به وعده «سَیِّدِین»، زیرا انقلاب اسلامی با تازه نفسی خاص خود از مسیر توحیدی خود باز نایستاده است.

۸۹- آن انسان والا، یعنی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه»، آن سالک شجاع، در عمق جان شما و در غار وجودتان آرام و استوار نشسته است. شما با «مَتَى نَصْرُ اللَّهِ» تان^{۱۲} از او خواستید که نصرت الهی را به میان آورد و حال آن‌که این شما باید که باید با همت و انجمن ساختن خود، جواب

۱۲ - قرآن می‌فرماید: «مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» (بقره/۲۱۴) مؤمنین در دل سختی‌هایی که در مسیر حرکت توحیدی‌شان پیش آمده بود در انتظار نصرت الهی بودند و هنوز همچنان در انتظار نصرت الهی مانده بودند و خطاب به پیامبر خود عرض کردند پس کجا شد آن نصرت الهی؟ که ندا آمد آری! یاری و نصرت خداوند نزدیک است، ولی باید صبر آن‌ها شکل می‌گرفت.

طلب خود را با نظر به او که در جان شما نشسته است، بدهید و دل‌های یکدیگر را به آنچه در پی آن هستید آگاه نمایید. هر کس باید از خود شروع کند تا همه شروع کرده باشند. حادثه‌ها مطابق روح و روحیه هر کس به سراغ‌تان می‌آید و شما باید در اکنون خود از همان جا شروع کنید. دروغ‌ترین سخن در این زمانه و در این شرایط، نومی‌دی است. این شما و اکنونی که شما را با حادثه‌هایتان روبه‌رو کرده و به دلیری دعوت‌تان می‌کند، تا دل‌گرمی را که بانک بلند آن انسان والا بود که گفت: «ما می‌توانیم» تجربه کنیم. از هیچ کس می‌رس چکار باید بکنی. در خود جستجو کن که در این صحنه‌ها چه کسی باید بشوی، وقتی آن شدی که باید می‌شدی، راه‌هایی که باید در آن قدم بگذاری به سویت گشوده می‌شوند. انقلاب اسلامی و آن انسان والا این نیرو را به عنوان ارمغانی ارزنده به ما ارزانی داشته تا در هر جایی که هستیم در خانه امن وجود خود باشیم.

این نخستین چیزی است که به عنوان ارمغانی والا به ما پیشکش شده تا از شکوه دروغینی که جهان مدرن وعده می‌دهد، فریب نخوریم. آیا جز این است که ما با «مَتَى نَصْرُ اللَّهِ»، آن انسان والا را به عنوان راه ریزش نصرت الهی، در جان خود دعوت کردیم و حال این ماییم که با همت و انجمن ساختن خود می‌توانیم جواب طلب خود را با نظر به او که در جان ما نشسته است بدهیم تا هر کدام حاج قاسمی شویم به وسعت انسانی که این دوران می‌تواند در نزد خود و در جهان حاضر گردد؟

۹۰- آن انسان والا یعنی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» که ما او را در غار وجود خود دعوت کردیم، انسانی بود خاموش، استوار، تَک، نرم، جدی، قاطع و به تمام معنا نترس و هوشیار. تا حضور تاریخی ما بدون تعین مطلوبی که باید مدّ نظرها باشد، طی نگردد. آیا راهی برای احساس بودن در این دوران را جز با نظر کردن به او، به عنوان راه، می‌شناسید؟ چه کسی می‌تواند ما را از روزمره‌گی‌ها به بالا برکشد تا دل و دیده ما همواره تازه بماند. ما برای نزدیکی به او، به آن انسان والا، کوه‌های بلندی، مثل مقابله با نظام شاهنشاهی و نظام استکباری را طی کردیم و او مایه شوق ما در عبور از تاریکی‌ها بود.

اکنون آن خاطره‌ها است که دل‌های ما را همچنان گشوده نگه داشته و حقیقتاً روی زمین چیزی شادی‌بخش‌تر از آن نیست که با آن انسان والا در این زمانه در غار وجود خود حاضریم. او زیباترین چشم‌اندازی است که می‌توانیم به آن نظر کنیم و آینده خود را با حضور خود در این تاریخ احساس نمائیم.

به سرانجامی فکر می‌کنم که با نزدیکی به او هرچه بیشتر رازهای حضور او در این جهان برایم شکفته شد و این که چه عواملی عامل چنین رستنی بس بلند شد و توانست جان افسرده‌دلان و گرفتاران پوچی دوران را این چنین زنده کند، تا آن اندازه که امثال حاج قاسم‌ها این چنین آرام و مصمم پروریده شدند و او و امثال او موجب شدند تا چشم‌ها به بلندای شخصیت آن انسان والا یعنی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» دوخته گردد.

آیا نباید با نظر به انقلاب اسلامی و حضور در این تاریخ به چنین بودنی فکر کرد؟

۹۱- باید چشم به راه خود بود: راستی وقتی در مورد خداوند می‌شنویم «او یکی است و همه چیز» و با شنیدن آن جمله به خود می‌آییم و آن را تصدیق می‌کنیم؛ آیا از خود پرسیده‌ایم چگونه آن جمله را تصدیق می‌کنیم؟ با عقل؟ یا با دل؟ یا با خود؟ می‌خواهم بگویم حتی دل هم توانایی چنین تصدیقی را ندارد. مگر راستی و پاکی را با دل تصدیق می‌کنیم و بر آن وفادار می‌مانیم؟ اگر از فرزندان انقلاب اسلامی که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» را تصدیق کردند، پرسیم شما با عقل خود او را تصدیق کردید یا با دل خود؟ فکر می‌کنم خیره خیره به ما نگاه می‌کنند، حاکی از آن که گویا ما هیچ خبری از تاریخی که بسیجیان و مردم را فرا گرفته، نداریم. با چنین سؤالاتی احساس می‌کنند سؤال کننده می‌خواهد آن‌ها را از خودشان باز ستاند. آیا می‌توان گفت وقتی که می‌شنویم: «او یکی است و همه چیز»^{۱۳} و یا آن را تصدیق می‌کنیم و آن گاه که فرزندان انقلاب اسلامی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» را تصدیق کردند، فتحی در آن‌ها پیش آمد و خود را فتح کردند، فتحی ماورای عقل و قلب؟ فتحی در راستای حضور در جهانی که او یکی است و همه چیز و با درک آن، خود را بدون هرگونه تعینی در بیکرانگی جاودانه اکنون مان

۱۳- آری! فیلسوف عالیقدر جناب صدر المتألهین در یک قاعده عقلی این را به زیبایی تمام مطرح کرده است، آن‌جا که می‌فرماید: «بسیط الحقيقة کلّ الأشياء و لیس بشیء منها»، ولی این‌جا بحث در محدوده عقل نیست.

می‌یابیم؛ سبک‌بال، چشم به راه خود که همچنان باید از راه برسد. وای بر ما اگر خود را تمام شده بدانیم. اگر امام فرمود: «والله همه اسلام سیاست است»، پس معلوم است زندگی را در زمین ادامه باید داد و با زمینی شدن بشر، بشر تمام نمی‌شود و باز باید چشم به راه خود بود که از راه می‌رسد، منتها در زمین و با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده است.

۹۲- اگر «وضع تاریخی» امری است که انسان در آن قرار می‌گیرد، پس همه بدانند بی‌توجهی به تاریخی که پیش می‌آید، مشکلی را حل نمی‌کند، چه آن وضع تاریخی، تاریخ مدرن باشد و چه تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، به همین جهت باید در این تاریخ به این نکته فکر کرد که هیچ اتفاقی برای غرب و برای انقلاب اسلامی پیش نمی‌آید، که مربوط به بشریت این دوران نباشد، هرچند مدرنیته تلاش می‌کند انقلاب اسلامی دیده نشود ولی ملاحظه می‌کنید که موضوع برعکس می‌شود. بنابراین نه، می‌شود توصیه کرد که به آنچه وضع تاریخی است توجه نکنند و نه، می‌شود توصیه کرد توجه نکنند. وضع تاریخی چشم‌اندازی است که مقابل بشر گشوده می‌شود، بدون آن که انسان احساس کند به تمام آنچه می‌خواسته است، رسیده است.

در چشم‌اندازهای تاریخی شاهد امری هستیم که ناروشن است و تحت استیلای قاعده‌ای که ما می‌خواهیم در نمی‌آید و در همین رابطه نمی‌توان از این نکته غافل بود که تجربه تاریخی نشان داد هر اندازه در جهانی که تاریخ مدرن جلو آمد و به چشم‌اندازهای خود نزدیک شد، بشر با نوعی

اضطراب روبه‌رو گشت زیرا انسان در آن چشم‌انداز، با نوعی از بودن روبه‌رو شد که بودن ناقصی بود و فضا‌طوری شکل گرفت که در آن فضا و در آن تاریخ درک واضحی از واقعیت انسان به میان نیامد و پیش‌آمدن پُست‌مدرنیسم جهت ترمیم و درمان این نقیصه بود. زیرا در تاریخ پیش آمده بشر به دنبال درک هستی حقیقی خود بود و چون با مدرنیسم به آن دست نیافت سخت آشفته شد و ناخواسته با خطر از دست‌رفتن خود روبه‌رو گشت چرا که فرهنگ مدرن همه چیز را کمی کرده بود. این جا است که توصیه‌های اخلاقی توان جبران مشکلی که پیش آمده بود را نداشتند و باید وضع تاریخی دیگری پیش می‌آمد که آن امری جز انقلاب اسلامی آن هم با خصوصیات خاصی که دارد، نمی‌توانست باشد و مردمان نماد آن را آرام‌آرام در شخصیت حاج قاسم سلیمانی به عنوان حضور وضع تاریخی دیگری که با انقلاب اسلامی پیش آمده، ملاحظه کردند. زیرا در پُست‌مدرنیسم باز ما با همان وضع تاریخی روبه‌رو بودیم که جوابگوی بشری نبود که به دنبال درک هستی حقیقی خود است.^{۱۴}

۹۳- در جهان مدرن از یک طرف با «قدرت» روبه‌رو هستیم و از طرف دیگر با عقلی روبه‌روئیم که از کانت بگیر تا فوکو متوجه محدودبودن آن هستند. در مواجهه با چنین جهانی این سؤال پیش می‌آید

۱۴- با توجه به این امر «هابرماس» وظیفه تفکر فلسفی خود را آن می‌داند که روشن کند مدرنیته چون ناتمام است، جهان مدرن با آن مشکلات روبه‌رو شد که شد. ولی باید توجه داشته باشیم پُست‌مدرن بیرون مدرنیته نیست ولی اعلام‌کننده چیزی است که نشانه پایان مدرنیته است، حکایت سست‌شدن عهد مدرن بشر است و آینده‌داشتن بشر مدرن را مضطرب می‌کند، آن هم بشری که پروای آینده در او هست و انقلاب اسلامی می‌تواند متذکر آن آینده باشد.

که چه نسبتی باید بین قدرت و حقیقت در میان آید و رسالت متفکر در این رابطه چیست تا همه چیز بسط قدرت نباشد؟

باید ابتدا متفکرانه از خود پرسید چه عواملی در جهان مدرن دست به هم داد تا ما امروز این شدیم؟ آیا ما می‌توانیم مای دیگری شویم؟ کدام فضا باید برای انسان گشوده شود تا سیطره قدرت بر حقیقت، بر عکس شود و حقیقتی که امثال نیچه و پیرو آن فو کو معتقدند از دست رفته، باز به جان‌ها برگردد، و اشتراکی بین بشریت حاکم شود؟ آیا این در انقلاب اسلامی آشکار نشد؟ در حالی که نه در سنت‌گراها -که قدرت را نادیده می‌گیرند- و نه در سیاستمداران -که حقیقت را نفی می‌کنند- موضوع سیطره قدرت بر حقیقت مطرح نیست. آیا جز این است که امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» و رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» نماد سیطره حقیقت بر قدرت در این تاریخ‌اند؟ از آن جهت که آن‌ها در بستر تاریخی فکر می‌کنند که تاریخ انقلاب اسلامی است، هرچند خود آن‌ها آن تاریخ را به ظهور آورده باشند؟

۹۴- تفاوت دانایی با تفکر آن است که متفکر متوجه وضع تاریخی خود و جامعه می‌باشد و متوجه شرایطی است که در آن به سر می‌برد و کمک می‌کند تا افراد جامعه نسبت به مسائلی که با آن روبه‌رو هستند، بیندیشند و به سخنان مشهور و شایع اکتفا نکنند.

تفکر به ما می‌آموزد که آنچه برای غرب مناسب است معلوم نیست به کار ما بیاید، پس نباید با نگاهی جزئی‌نگر به امور نظر کرد و وجود خود و خرد و دانش‌مان را جدا از وضع تاریخی که در آن هستیم، بنگریم، و از

محدودیت امکانات امروزیین خود غافل گردیم و گرنه با ساده لوحی تمام به دنبال آرزوهای خود راه می‌افتیم و ناکام می‌شویم.

مگر جز این است که مسائل هر دورانی را باید با عقلی که مناسب آن دوران است سنجید؟ پس ما تاریخ خود را با خرد و فهمی که در مواجهه با مسائل مان پیش می‌آید می‌توانیم بسازیم؛ مثل به ظهور آوردن تاریخ انقلاب اسلامی با خردی که نه خرد روشنفکران غرب‌زده بود و نه خرد مارکسیست‌ها، خردی بود که از مساجد و حسینیه‌ها و دانشگاه‌ها، ذیل شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» به ظهور آمد.

مسئلاً همان‌طور که بزرگان اندیشه گفته‌اند: «علم» و «فرهنگ» و «تاریخ» از هم جدا نیستند و زندگی در وحدت آن‌ها به تعادل و اعتدال می‌رسد و جامعه با رسیدن به یگانگی آن سه به توانایی خود نایل می‌گردد و وقتی تفکر به معنایی که عرض شد نباشد، در همه امور و از جمله در امور سه گانه فوق، گرفتار افراط و تفریط می‌شویم و عملاً جان‌ها پژمرده و خرده‌ها افسرده می‌شوند، زیرا مسائل را ساده می‌گیریم و هنوز قبیله‌ای فکر می‌کنیم و از عقیم‌بودن آن نوع حضور غافل هستیم.

ما تنها در شرایط خودمان که در این زمان انقلاب اسلامی آن را به وجود آورده، خودمان هستیم و در شرایط دیگران، خودمان نیستیم، دیگرانیم. باید از شرایطی که دیده نمی‌شود بپرسیم و پرسش کنیم تا به چشم‌اندازی برسیم که حاصل آن پرسش است. معلوم است که هر متفکری که می‌خواهد متفکرانه و متعهدانه در تاریخ خود جلو رود، با مشکلاتی روبه‌رو می‌شود، از انواع تنگ‌نظری‌ها بگیر تا ساده‌اندیشی‌ها و

قبیله‌ای فکر کردن، ولی اگر متوجه تاریخی شویم که با انقلاب اسلامی در مقابل ما گشوده شده، امیدوارانه منتظر عبور از آن مشکلات خواهیم بود و تجربه تاریخی ما این را به ما آموخته است. عمده آن است که متوجه شویم، احساس تفکر تاریخی یک مفهوم نیست که در ذهن داشته باشیم، احساس یک واقعیت است که ما را در بر گرفته و در عین آن که در خفا قرار دارد، ما را نسبت به آینده توحیدی‌مان امیدوار کرده است.

۹۵- حاج قاسم سلیمانی و عالمی که می‌توانیم در آن حاضر شویم: حضور تاریخی، امری تعریف‌بردار نیست ولی از عالم ما غایب هم نیست و بر عالم ما سایه افکنده و توجه به آن موجب می‌شود تا حدّ خود را در عالم احساس کنیم و به اراده‌هایی که در مقابل ما گشوده شده است توجه نمائیم، اراده‌هایی که عالم ما را تشکیل می‌دهند و آن را از اجمال به تفصیل می‌آورند، امری که بسیجیان در دفاع مقدس و مدافعان حرم در سوریه، به خصوص حاج قاسم سلیمانی، در خود احساس کردند و متذکر عالمی شدند که ما می‌توانیم در آن حاضر شویم، عالمی که در هستی ما در این دوران ریشه دارد و از این جهت باید متوجه بود انقلاب اسلامی امری است تاریخی و نه تاریخ، و آنچه در اکنون و آینده بشر نقش تعیین‌کننده دارد، امر تاریخی است، امری که غیر قابل انکار است، زیرا آغازی است برای راه‌بردن بشر در این زمانه و متفکر واقعی که متوجه امر تاریخی می‌شود عملاً خود را به آن امر واگذار می‌کند تا آنچه باید پیش آید، پیش آید. جناب مولوی در دیوان شمس تبریزی گزارش این نوع واگذاری را به میان می‌آورد و می‌گوید:

در هوایت بی‌قرارم روز و شب	سر ز پایت برندارم روز و شب
جان و دل از عاشقان می‌خواستند	جان و دل را می‌سپارم روز و شب
تا نیابم آن چه در مغز منست	یک زمانی سر نخارم روز و شب
تا که عشقت مطربی آغاز کرد	گاه چنگم گاه تارم روز و شب
می‌زنی تو زخمه و بر می‌رود	تا به گردون زیر و زارم روز و شب
ای مهار عاشقان در دست تو	در میان این قطارم روز و شب
می‌کشم مستانه بارت بی‌خبر	همچو اشتر زیر بارم روز و شب
تا بنگشایی به قندت روزهام	تا قیامت روزه دارم روز و شب
جانِ روز و جانِ شبِ ای جانِ تو	انتظارم انتظارم روز و شب

به احوالاتی نظر بفرمایید که جناب مولوی چگونه خود را به اراده الهی و در مواجهه با آن اراده، خود را وامی‌گذارد تا در راهی قرار گیرد که امر تاریخی او را جلو ببرد و البته این نیاز به اراده‌ای خاص دارد برای قرار گرفتن ذیل اراده الهی.

۹۶- مسلماً کسی که گرفتار غوغاهای سیاسی است نمی‌تواند به ندایی گوش بسپارد که در بستر حضور تاریخی انقلاب اسلامی به گوش می‌رسد و جان انسان‌ها را مخاطب قرار می‌دهد تا از جهان نیچه‌ای یعنی نیهیلیسم و نیست‌انگاری آزاد شود.

اگر تاریخ غربی به یک معنا تاریخ خداشدن بشر است و دیگر معنا ندارد خدایی در میان باشد و خدا از این جهت می‌میرد، نیست‌انگاری، ذاتی چنین تاریخی است، تاریخی که بشر احساس می‌کند زیر پایش خالی شده ولی چون ما نیز خود را محتاج تجدید می‌یابیم نمی‌توانیم نیست‌انگاری

را که در آن هدفی وجود ندارد درک کنیم و برای فهم این امر مهم راه دشواری در پیش است تا ارزش‌های بی‌ارزش شده دوباره به بشر برگردد. آیا این تنها انقلاب اسلامی نیست که توان چنین کاری را دارد و می‌تواند در خود آبرانسان‌هایی بسازد که شرط عبور از نیست‌انگاری، وجود و حضور تاریخی آن انسان‌ها است؟ مثل سرداران شهید و مثل شهید حججی و شهید حاج قاسم سلیمانی؟

ما با نزدیکی به غرب ارزش‌هایی را جعل کردیم که ریشه در وجود ما ندارد و نتوانستیم به مشکلات این امر بیندیشیم تا آن که با انقلاب اسلامی فهمیدیم باید به ارزش‌هایی فکر کرد که ریشه در وجود ما دارد و این جا بود که به یک معنا ما از غرب، که متوجه تهی بودن آن شدیم، گریختیم و توانستیم از نیست‌انگاری پرسش کنیم. ما در این فضا متوجه جایگاه اصیل و تاریخی انقلاب اسلامی می‌شویم و آن را ماورای تاریخ مدرن می‌دانیم.

۹۷- حضور در تاریخ انقلاب اسلامی و به ظهور آمدن سردارانی بزرگ که متذکر انسان آخرالزمانی بودند - در وسعت انسان جهانی شده- زمینه‌ای شد برای روشن شدن هرچه بیشتر نیست‌انگاری که در روح و اندیشه جهان مدرن نهفته است و نیچه به خوبی متذکر آن شد. انقلاب اسلامی تاریخ متحول شدن معنای انسان است تا حقیقت به زندگی برگردد و انسان بتواند دوباره در زندگی زمینی خود به سُکنی برسد، امری که سال‌ها بود از دست داده بودیم زیرا معنای اصیل انسان، فراموش شده بود و امورات فرعی فراوانی در میان آمده بود که مانع می‌شدند تا ما زندگی و اموری که اطراف آن است را آن‌طور که هستند درک کنیم. انسان در

حالت طبیعی‌اش، در گیر حضور و غیبت است و نسبت به غیبت، متعهد می‌باشد ولی برای جهان مدرن غیبت و عالم غیب معنا ندارد و در همین رابطه گرفتار نیست‌انگاری می‌شود. آیا روح انسان، در حالت اصیل خود عین تعلق داشتن به آن اموری نیست که در حضور نیستند ولی وجود دارند و انقلاب اسلامی با توجه جدی به شهادت، این غفلت را به ما برگرداند؟ و حقیقت انسان با این حضور قوام یافت زیرا معلوم شد شهادت به معنایی که در تاریخ توحیدی مدّ نظر می‌آید، بسط انسان است برای هرچه بیشتر و عمیق‌تر حاضر شدن او در آن تاریخ.

ما در انقلاب اسلامی متوجه شدیم آنچه حضور دارد، محصول اموری است که حضور اینجایی ندارند ولی در عالم غیب حاضرند، امری که تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته فراموش کرده بودیم. آیا جز آن است که هستی ما در التزام با بخشی که مستور است معنا می‌شود و با شوق در چنین حضوری حتی در سکوت خود، در حال زندگی کردن هستیم؟

۹۸- اگر به گفته فیلسوفان پُست‌مدرن، هرچه می‌خواهی جهان مدرن را حفظ کنی کم می‌آوری و پیشنهادهایی که پُست‌مدرن‌ها می‌خواستند بر اساس آن‌ها این جهان - یعنی جهان مدرن- را حفظ کنند، پوک و تهی از کار درآمد و به گفته خودشان برای عبور از نیست‌انگاری به علم و تکنولوژی ایمان آوردند ولی باز با پوچی روبه‌رو شدند، آیا چاره کار آن است که بگویم حقیقتی در کار نیست و بشر باید قانع شود که نباید به دنبال حقیقت باشد و باید از جستجوی حقیقت دست کشید؟ و یا باید به تاریخ دیگری فکر کرد که آن تاریخ می‌تواند حقیقت را در چشم‌انداز

بشر قرار دهد و آن تاریخی است که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده؛ زیرا بخواهیم یا نخواهیم بشر نمی‌تواند به آینده‌ای فکر کند که تاریخ مدرن مدّ نظرها آورده که آن عین بی‌آیندگی است، از آن جهت که بشر را با پوچی و نیست‌انگاری روبه‌رو می‌کند که فراموشی «وجود» است و موجب گسیختگی انسان است با هستی خود که عین ربط به خداوند است، خداوندی که حقیقت هر حقیقتی و حقیقت انسان است. آیا با تفکری که انقلاب اسلامی بشر را متذکر هستی اصیل خود می‌کند ما از تاریخ جهان مدرن عبور نخواهیم کرد؟

۹۹- باید از خود پرسید آن چه چیز است که زندگی بدون آن برای ما برابر نیستی است و آن چه چیزی است که ارزش آن را دارد که حاضریم برای آن فدا شویم تا نسبت ما با آن پایدار بماند؟ آیا جز آن است که با پیدا کردن آن چیز و تعلّق به آن، زندگی آباد خواهد شد؟ آیا آنچه را شهدا نشان دادند حکایت از آن ندارد امری در این تاریخ پیش آمده که به راحتی می‌توان تصمیم گرفت برای آن فدا شد؟ حتماً بر مبنای تجربه تاریخی که در آن هستیم قبول خواهید کرد که آن چیز همان انقلاب اسلامی است، آری! آن چیز انقلاب اسلامی خواهد بود، اما کدام انقلاب اسلامی؟ آیا انقلاب اسلامی سیاسیون که نه تنها خود را فدای انقلاب اسلامی نکردند، بلکه به راحتی انقلاب اسلامی را فدای خود نمودند یا انقلاب اسلامی مذهبی‌های ظاهرگرا که در کرسی تبختر خود بسیاری را از قطار انقلاب به پایین کشیدند و تنها برداشت فقهی خود از انقلاب را انقلاب اسلامی می‌دانستند؟ آیا هیچ‌یک از این دو گروه تا مرز فدا شدن

برای انقلاب به میان آمدند؟ شخصیت شهدا که نماد آن را امروز در شهید سلیمانی ملاحظه می‌کنید، حکایت از آن دارد که شهدا چیزی را در انقلاب اسلامی یافتند که برابر هستی آن‌ها بود و برای این انقلاب چنان ارزشی قائل بودند که برای فداشدن در راستای آن سراپا نمی‌شناختند.

بنده آن چیز را حضور در تاریخ انقلاب اسلامی می‌دانم، از آن جهت که آن نوع حضور، هستی ما را در بر می‌گیرد و ادامه آن انقلاب عبارت است از بسط وجود ما و فداشدن برای آن به معنای درک شدیدتر هستی خودمان، تا در عین آن که در خدمت انقلاب اسلامی هستیم عملاً در خدمت خود باشیم.

۱۰۰- آیا می‌توان گفت تقدیری که خداوند از طریق انقلاب اسلامی اراده کرده است، نشان‌دادن تناقضات جهان مدرن است تا بشر جدید خود را در تاریخی غیر از تاریخ مدرن جستجو کند، تا از رنج فقدان معنا که سخت‌آزاردهنده است کمی بکاهد؟ آن چیزی که با کمیّت‌گرایی از بین می‌رود، معنایی است که انسان‌ها سخت به دنبال آن هستند و متأسفانه گمان می‌کنند در همین جهان کمیّت‌ها می‌توانند آن را به دست آورند. در حالی که جهان تصاویر زرق و برق‌دار ظاهری و عریانی، جهانی است که انسان را از معانی اصیل محروم می‌کند، معنایی که با نظر به آغاز آغازها به ظهور می‌آید و سرنوشت‌سازترین عامل برای ادامه زندگی است و نجات از اکنون‌زدگی.

آیا انقلاب اسلامی همان حضور در تاریخی نیست که ما را به آغاز آغازها بازگشت می‌دهد تا به حکم «النهایات ترجع إلی البدایات» که

آخرین دوران‌ها به آغازِ آغازها برمی‌گردد، در سرنوشت‌سازترین زندگی که حضور در آینده‌ای است که از آن آغاز منقطع نیست، حاضر شویم؟

انقلاب اسلامی راهِ امیدواری در دلِ یاسی است که بشر را فرا گرفته و غفلت از این رخداد، همان و همچنان در یأس به سربردن همان. آیا راه نجات از بن‌بستِ مایوس‌کننده تاریخِ مدرن جز راهی است که انقلاب اسلامی مقابل بشر گذارده و شهدا متذکرِ گشودگی و بازبودن آن شدند؟

شهدا به انقلاب اسلامی نگاهی سلوکی کردند و متوجه شدند انقلاب اسلامی بستر حضور در آغوش اراده الهی است تا انسانِ این دوران مطابق ظرفیت گسترده و جهانی‌اش، به همه آنچه باید برسد، برسد. شهدا توانستند اراده الهی را با حرکات و گفتار خود عینیت بدهند تا مردم خداوند را در آینه حضور آن‌ها در بستر انقلاب اسلامی ببینند.

این آخرین سخن بنده در این مجموعه بود. امید است با نظر به تک‌تکِ پرسش‌های صدگانه، منزل به منزل افقی مقابل خواننده محترم گشوده شود تا در آخرین منزل به ملاقات خداوند در آینه حضور شهدا نایل گردد و معراجی عرشی را در آنچه شهدا با زندگی خود بدان اشاره نمودند، تجربه نماید و از آن به بعد «أُطْفِ السَّراج، فَقَدْ طَلَعَ الصَّبْحُ» چراغ را خاموش کنید که صبح طلوع کرد و حقیقت، درخشیدن آغاز کرد تا نسبت به حضور در تفرّج گاهِ «وجود» با وجودِ بیکرانه اکنونِ جاودانه خود مأنوس باشید و آن نوع بودن را تجربه کنید.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

برخی از آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت نفس و حشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت نفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین ♦
- فرزندانم این چنین باید بود
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلةالقدری فاطمه (ع)
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- خویشتن پنهان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی
- بصیرت حضرت فاطمه (ع)
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- بصیرت و انتظار فرج
- آخرالزمان؛ شرایط ظهور باطنی ترین بُعد هستی
- عوامل ورود به عالم بقیت اللهی
- اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق
- مبانی نظری و عملی حب اهل بیت (ع)
- امام و امامت در تکوین و تشریع

- امام و مقام تعلیم به ملائکه
- حقیقت نوری اهل البیت
- جایگاه اشرافی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- هدف حیات زمینی آدم
- سلوک ذیل شخصیت امام خمینی
- امام خمینی و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه
- عقل و ادب ادامه‌ی انقلاب اسلامی در این تاریخ
- گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی
- در انتظار زبانی در وصف انقلاب اسلامی
- انقلاب اسلامی و جهان گمشده
- انقلاب اسلامی، طلوع جهانی بین دو جهان
- انقلاب اسلامی و چگونگی تحقق آینده دین‌داری ما
- در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در «جهانی بین دو جهان»
- حوالت تاریخی عقل تکنیکی و جایگاه انقلاب اسلامی
- سوره جاثیه و راز زمین‌گیری امتها
- سوره فتح و آینده روشن مجاهدان سالک
- تفسیر انفسی سوره مرسلات و اشاره‌های قدسی
- شرح فصوص الحکم
- زبان قرآن، اصیل‌ترین زبان
- با دعا در آغوش خدا